



## تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس

امیر رزاق زاده\*

این نوشتار واگویه‌های سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی فرمانده تیپ ۲۵ کربلا در عملیات فتح‌المبین می‌باشد. ایشان از چگونگی اتخاذ تدابیر حکیمانه امام خمینی (ره) در اداره امور جنگ و تلاش و ممارست فرماندهان عرصه نبرد برای جذب نیرو، گسترش سازمان رزم سپاه و تشکیل یگان‌های جدید و آماده‌سازی زمین، نیروها، امکانات، تجهیزات، تسلیحات، شناخت ترکیب، گسترش و استعداد دشمن، جزئیات طرح مانور و عملیات و فراز و نشیب‌ها و حوادث غیرمترقبه این نبرد از آغاز تا خاتمه مطالبی را در حضور راوی و تاریخ‌نگار شایسته تیپ ۲۵ کربلا آقای صفر حسین پور، که چندی پیش دار فانی را وداع گفته‌اند، با استناد به اسناد و مدارک موجود بیان کرده‌اند. روایت ایشان حکایت از تلخ و شیرین‌ها، اشک‌ها و لبخندها و حماسه و مظلومیت فرزندان سلحشور این آب و خاک در عملیات فتح‌المبین دارد. امید است مورد توجه و مفیدفایده قرار گیرد.	چکیده		
واژه‌های کلیدی: عملیات آزادسازی مناطق اشغالی، عملیات طریق‌القدس، تک عراق به تنگه چزابه، عملیات فتح‌المبین، تیپ ۲۵ کربلا.			

### مقدمه

حتی در فکر و خیال هم متصور نیست. نام و یاد و خاطره چنین انسان‌هایی سینه‌به‌سینه در همه نسل‌ها و عصرها می‌پیچید و منتشر و منتقل می‌گردد و بدون اینکه خودشان بخواهند الگو، قهرمان و اسطوره آیندگان و نماد دفاع از آئین و سرزمین خویش قلمداد می‌شوند. این مباحث جزئی از جنگ و میادین نبرد است که در همه جنگ‌ها مصداق داشته و دارد و در خصوص پیکار ایران و عراق نیز صدق می‌کند.

در تلاطم و گرماگرم نبردهای خونین و مرگبار، گاه مردان فداکار و خودساخته‌ای فرصت ظهور و حضور پیدا می‌کنند که گویی برای پیکار از دامان مادر زاییده و پرورده شده‌اند و با چنان جسارت مثال‌زدنی نبوغ و استعداد خویش را در کارزار با اهریمنان به کار می‌گیرند و در مسند فرماندهی و هدایت فرمانبرداران خود طلوع می‌کنند و می‌درخشند که دیگر هیچ غروبی برایشان

\* راوی و پژوهشگر دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار مرتضی قربانی

سال دوازدهم □ شماره چهل و ششم □ پاییز ۱۳۹۲





سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی فرمانده لشکرهای ۵ نصر و ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس

طریق القدس طبیعتاً قضیه این بود که ما به کنار رودخانه نیسان رسیدیم و پدافند کردیم، بعد برای عملیات فتح المبین بنا شد که به منطقه عملیاتی شوش برویم و تقریباً بیست یا بیست و دو روز بعد از عملیات طریق القدس یعنی از روز سی ام آذرماه مأموریت دادند. خُب، ۳۰ آذر ۱۳۶۰ جبهه ما تثبیت شد و برای ادامه عملیات بعدی آماده بودیم. باتوجه به بخشی که ارتش عراق در عملیات طریق القدس از ترس عقب نشینی کرد و به جنوب رودخانه نیسان رفت، ما جبهه مان را در شمال رودخانه نیسان تثبیت کردیم، یعنی از یک جناح در ساحل شمالی به رودخانه نیسان و از جناح دیگر در کناره شرقی هورالهویزه خط پدافندی تشکیل دادیم که از روبه رو، جبهه غربی ما، دفار و هورالهویزه بود - که در اختیار نیروهای بومی قرار داشت - و از آنجا هم می آمد می خورد به تنگه چزابه. فرماندهان نظامی توی تنگه چزابه هم تیپ ۱۴ امام حسین (ع) را مستقر کردند و یک تیپ زرهی ارتش هم آنجا ماند که تنگه چزابه را تا مناطق و ارتفاعات رملی حفظ کنند. تو قسمت رمل ها هم که نه عراقی ها نیرو داشتند نه ما نیرو داشتیم. در این منطقه کلاً امکاناتی که عراقی ها بعد از فرار به

و حرم امام خمینی (ره) در بهشت زهرا با حضور ایشان و همچنین برخی فرماندهان عرصه دفاع مقدس نظیر امیر سرتیپ سیروس لطفی، فرمانده لشکر ۱۶ زرهی (قزوین) ارتش جمهوری اسلامی ایران، مرتضی تاج از هم‌زمان همیشگی سردار مرتضی قربانی در هشت سال دفاع مقدس و صفر حسین پور، راوی وفادار تیپ ۲۵ کربلا از سال ۱۳۶۰ تا نبردهای ۱۳۶۱، ترتیب یافت که در مجموع ۱۶ جلسه و بیش از ۴۵ ساعت رادر برگرفت که حاصل آن مطالب درحال تدوین و آماده سازی برای انتشار می باشد. امید است که مفیدفایده باشد. گفتگوی زیر درباره عملیات فتح المبین است.

### بررسی نبرد گذشته و آینده، غلبه بر تردیدها با کلام امام خمینی، گسترش سازمان رزم

امیر رزاق زاده: در آغاز بحث، ضرورت دارد وقایع عملیات طریق القدس را به طور کلی مرور کنیم. چنانچه شما حضور ذهن دارید رئوس مباحثی از آن نبرد را مطرح بفرمایید تا ما بحث اصلی خودمان را آغاز کنیم.

مرتضی قربانی: خیلی خُب. با انجام عملیات

رودخانه نیسان بود را منهدم کردیم و نهایتاً برای ماوریت جدید آماده شدیم. تو این فاصله مشکلی پیش آمد که قرار شد دیداری با حضرت امام داشته باشیم.

ما\*\* در عملیات ثامن الائمه<sup>(ع)</sup> الحمدلله خوب جنگ کردیم و محور موفق داشتیم و همه جا نیروهای دشمن را عقب زدیم یا کشتیم، تعدادی شهید دادیم، اما چون تعدادی از یگان‌های ما در محور جنوب کرخه تو عملیات طریق‌القدس زیر

آتش دشمن قرار داشتند، مسائلی را مطرح کردند و با این حال چون موفقیتی و پیروزی بزرگی کسب کرده بودیم، ابهام زیاد نداشتیم. خُب بیشتر از جانب جناح چپ منطقه نبرد که تیپ ۳۱ عاشورا و برادرهایی که آنجا بودند و اقداماتشان بدون موفقیت بود تلفات زیادی هم داشتند و چون تو اینجا تعداد زیادی از نیروهای خودی شهید و مجروح شده بودند تعداد زیادی از عراقی‌ها هم کشته شده بودند و بچه‌ها واقعاً تلفات سنگینی به عراقی‌ها وارد کرده بودند، همان موقع سؤالی تو ذهن دوستان پیش آمد مبنی بر اینکه ما تو این جنگ، جنگی که ما حقیم و آنها باطل هستند، خُب این وسط یک سری مسلمان هستند، به‌ویژه نیروهای خودی و عراقی‌ها که دارند از هر دو طرف کشته می‌شوند، خُب برای عده‌ای از برادرها این سؤال پیش آمده بود که تو بحث جلسات خودمان هم مطرح شده و پاسخ‌هایی داده شده بود، ولی آنها از پاسخ‌ها قانع نشدند. بعد قرار شد برویم خدمت حضرت امام، بعد هم ما خدمت ایشان رفتیم تا طرح مشکل شود. حالا تاریخ دقیقش را من نمی‌دانم چه روزی بود، ولی یادم هست که وقتی می‌خواستیم به تهران بیاییم منافقین، مردم و مسئولان را ترور می‌کردند. زمانی بود که بعد از عملیات طریق‌القدس منافقین شدید فعال شده بودند، چون که

\*\* منظور از ما در اینجا تیپ ۲۵ کربلاست که مرتضی قربانی سمت فرماندهی آن را برعهده داشت.

جا گذاشته بودند و ما به غنیمت گرفته بودیم که شامل ماشین‌آلات، تجهیزات و وسایل نظامی و تانک‌هایی که به هر جهت صدمه دیده بودند و همچنین یا تو شن‌ها مانده بودند، نگذاشته‌اند چوب و الوار و هرچی که به دردمان می‌خورد را با بچه‌ها شروع کردیم جمع‌آوری و سازماندهی کردن؛ یعنی تقریباً از ۱۰ دی تا ۱۰ بهمن ماه ما در این منطقه بودیم و اقدامات آماده‌سازی را آغاز کردیم. بعد از این قضیه ما را برای حضور در جلسات تو پادگان گلف فراخواندند.

در این فاصله، جلسه جمع‌بندی برگزار شد. تو این جلسات مشترک بیشتر فرماندهان لشکرهای ارتش هم می‌آمدند. ولی چون یگان‌های سپاه مستقیم زیر نظر فرمانده کل سپاه بود، ما هم تو این جلسات حضور داشتیم. در آن جلسه گزارش مشروح دادیم.\* خُب، پس ۳۰ آذر ۱۳۶۰ تا ۱۰ دی دیگر ما پرداختیم به اینکه خط پدافندی خودمان را در منطقه عملیاتی طریق‌القدس تثبیت و بعد هم ارتش را جایگزین خود کنیم و برای پدافند مناسب‌تر پل‌هایی که روی

مرتضی قربانی: تعدادی از یگان‌های سپاه در محور جنوب کرخه تو عملیات طریق‌القدس زیر آتش دشمن قرار داشتند، تلفات زیادی هم داشتند و افزایش قابل توجه شهدای خودی و کشته‌های عراقی ابهاماتی را برای عده‌ای از برادرها به وجود آورده بود، ولی آنها از پاسخ فرماندهان سپاه قانع نشدند. بعد قرار شد برویم خدمت حضرت امام تا طرح مشکل شود.

\* راوی: که آن گزارشات رو خود مرکز مطالعات سپاه داره. الان تو ذهنم نیست، یه تیکه مصاحبه‌هایی ما داریم تو عملیات طریق‌القدس برای جمع‌بندیش که حاج حسین خرازی یه چند آیه از قرآن خونده، از سوره صف خوانده و براساس آن آیات قرآن شروع کرد و هر فرماندهی درباره شرح عملیات و نقاط قوت و ضعف به صورت جداگانه توضیحات خود را دادند. (توضیح اینکه: آن جلسه در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۶۰ با عنوان جمع‌بندی و ارزیابی عملیات طریق‌القدس در پادگان منتظران شهادت (گلف) منعقد گردید که اسناد، مستندات آن و همچنین نوار و پیاده‌شده نوار در سوابق مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس موجود است.)

ای کاش من هم یک پاسدار بودم و شما با تدبیر، تفکر و تعقل کارها را دنبال بکنید. شما چه کشته شوید و چه بکشید، پیروزید و خود خدا می‌داند که اسم تک‌تک این شهدا و رزمندگان در طومار زرین امام حسین<sup>(ع)</sup> ثبت و ضبط است و بروید بایستید.\* فکر کنم ایشان ۲۰، ۲۵ دقیقه صحبت کردند.

به هر جهت، بعد که فرمایش حضرت امام و خلاصه جلسه تمام شد، بچه‌ها ریختند روی سر امام و سروصورت و بدن امام را غرق ماچ و بوسه کردن. یکی از برادرها به نام عندلیب گردن امام را گرفت و کشید، در این هنگام آقا محسن بلند شد دست بچه‌ها را پس زد گفت بروید آن طرف پاسدار بازی در نیابورید حضرت امام دست آقا محسن را پس زد و گفت: بگذار پاسدار بازی در نیابورند و آنجا واقعاً به برادران ارتش و سپاه

**مرتضی قربانی: در دیدار فرماندهان با امام، فرمانده سپاه و نیروی زمینی ارتش ابهام فرماندهان در مورد حجم بالای تلفات در عملیات طریق‌القدس را مطرح کردند، حضرت امام فرمودند: ای کاش من هم یک پاسدار بودم و شما با تدبیر، تفکر و تعقل کارها را دنبال بکنید.**

\* نگارنده: در پی بروز مشکلاتی در جریان عملیات طریق‌القدس و تلاش سرسختانه ارتش عراق برای بازپس‌گیری مواضع از دست رفته در خاک جمهوری اسلامی میزان تلفات انسانی قوای جمهوری اسلامی افزایش یافت. همچنین موفقیت رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنوب و غرب، به‌ویژه آزادی شهر بستان و شکست دشمن اشغالگر خشم مخالفان نظام و سازمان‌های تروریستی را برانگیخت و سبب شد تا سازمان تروریستی از جمله سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به اقدامات تروریستی روی آورند که این موضوع احساس ناخوشایندی در حال مسئولان درباره مسئولیت خطیرشان ایجاد کرده، موجب شده بود درباره ادامه فعالیتشان در نبردهای آینده دچار تردید شوند که با چاره‌جویی محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران، ملاقاتی با امام ترتیب داده شده با بهره‌گیری از سخنان مرشد و راهبر انقلاب قوت قبل یافتند و با اطمینان خاطر آماده حضور در میداين و فرماندهی یگان‌های تحت‌امرشان برای دفع فتنه دشمن شدند.

صدام شکست خورده بود و دشمن برای تربیت ضدانقلاب و منافقین و همه آنها برنامه گذاشته بود که مردم کوچه و خیابان و مسئولان نظام را ترور کنند. این گروه‌ها هم این کار را می‌کردند. وقتی که ما می‌خواستیم بیاییم تهران خیلی به ما سفارش می‌کردند که به صورت جمعی و با لباس فرم سپاه به تهران نروید و چون منافقین فعال بودند، خُب ما هم که اسلحه داشتیم و بحمدالله ترسی از منافقین نداشتیم، ولی به هر جهت روی این موارد تأکید شد. بعد ما خدمت حضرت امام رسیدیم تو این جلسه، خرازی، سرهنگ صیاد شیرازی، غلامعلی رشید، شمخانی، عزیز جعفری، احمدپور، رفیق‌دوست، رحیم صفوی، مهدی زین‌الدین، غمخوار، علیرضا عندلیب، داود کریمی، حاج آقا سالک، محصولی، حسن درویش، مجید بقایی، حسن باقری، احمد کاظمی، چند فرمانده دیگر از ارتش، مثل فرمانده لشکرهای ۷۷، ۱۶، ۹۲ یعنی سرهنگ سیروس لطفی و سرهنگ نیکی هم بودند. در این جلسه صیاد شیرازی و برادرمان آقا محسن رضایی گزارشی از شرح عملیات سپاه و ارتش دادند. در این جلسه بحث فتح‌المبین و بحث عملیات بیت‌المقدس هم مطرح شد و آنجا بود که نقشه‌ای را آقا محسن پهن کرد و توضیحاتی داد و گفت: این عملیات این‌طوری بوده، از آن طرف عملیات فتح‌المبین را می‌خواهیم ان‌شاءالله شروع بکنیم، بعد هم عملیات بیت‌المقدس را. که تو این جلسه بیشتر فرماندهان یک سؤال اساسی از حضرت امام داشتند که به آقای محسن رضایی گفته بودند که ایشان در صحبت‌هایش از حضرت امام سؤال کنند که آقا شما بگویند تکلیف ما چیست؟ چون کلاً تو جلسه خود بچه‌های سپاه بیشتر این بحث‌ها بود که با این قدر شهید تکلیف شرعی ما چی می‌شود؟ بعد از اینکه خدمت امام رسیدیم و فرمانده سپاه و نیروی زمینی ارتش این سؤال را مطرح کردند، حضرت امام آنجا فرمودند:





منطقه رود کرخه. به ما گفتند آقا، شما باید بروید شوش. حدود دهم، پانزدهم دی یک جلسه‌ای گذاشته شد و جلسه بحث شد و محورها تقسیم شد که مسئولان سپاه تو آن جلسه‌ای که تو گلف گذاشته شد، تقسیم کار کردند و ابتدا تیپ ۸ نجف را به منطقه رقیبه که مسئولیت خط پدافندی آنجا با تیپ ۵۵ هوابرد بود فرستادند. تیپ ما را به شوش که مسئولیت این جبهه هم در اختیار مرتضی صفار بود اعزام کردند و محور شمالی، یعنی منطقه دالپری و مورموری تا دهلران و عین خوش را هم به حاج حسین خرازی، فرمانده تیپ ۱۴ امام حسین (ع)، دادند. خُب این طرح هنوز پخته نبود، چون روی طرح به صورت جامع و کامل بحث نشده بود و برآوردها هم هنوز درست و حسابی کامل نبود و طرح مانور هم نقص زیادی داشت؛ مثل اینکه ما باید چگونه و از کجا وارد بشویم و کجا خطوط دشمن را قطع بکنیم؟ به هر جهت ما کار را شروع کردیم برای اینکه نیروها را جابه‌جا بکنیم و امکانات را به منطقه جدید منتقل کنیم. یک جایی توی شوش گرفتیم که دوتا مدرسه و یک گاراژ بود و آهسته‌آهسته هماهنگ کردیم و وسایل خودمان را منتقل کردیم.

### تمهیدات دشمن و تشریح اوضاع چزابه

امیر رزاق زاده: لطفاً تشریح بفرمایید برنامه و تلاش دشمن در میداین نبرد و شهرهای مهم کشور برای جلوگیری از عملیات بعدی ما چه بود؟  
مرتضی قربانی: در این هنگام نیروهای یگان درحین انتقال بودند و داشتیم برای این کار سازماندهی و برنامه‌ریزی می‌کردیم که یک‌دفعه قضیه دامنه‌دار حمله عراقی‌ها به تنگه چزابه پیش آمد که از حدود پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بهمن تا اوایل اسفند ۱۳۶۰ هم ادامه داشت.

دشمن خُب یک وضعیتی از لحاظ سیاسی و نظامی پیدا کرده بود، چون تو عملیات ثامن الائمه (ع) شکست خورده و اسیر و کشته داده بود. حدود دو لشکرش هم

یگان‌هایی مثل تیپ ۲۷ حضرت رسول، ۷ ولیعصر، ۴۱ ثارالله، ۴۶ فجر، ۱۷ قم\*، تیپ ۳۳ المهدی، ۱۵ امام حسن، ۳۵ امام سجاد، تیپ سپاه ایلام و تیپ ۸ نجف را تشکیل داد. حالا نام‌های پیشنهادی فرمانده یگان‌ها هم یادم هست. مثلاً بنا بود داود کریمی و اویسی فرمانده تیپ ۲۷ تهران بشوند، ولی بعدش چون به هر جهت قرار شد فرمانده این یگان‌ها بیشتر باید از تو مناطق عملیاتی شکل بگیرد، برای همین احمد متوسلیان را انتخاب کردند. بعد تیپ ۱۷ قم به فرماندهی مرتضی صفار و تیپ ۴۶ فجر که نیروهایش بیشتر اهل شیراز بودند را به نبی‌رودکی دادند که خُب تو محاصره آبادان بود، بعد هم آمد توی عملیات طریق‌القدس پیش خود من و تو حین رزم هم بود و اینها تیپ ۴۶ فجر را تشکیل دادند. رئوفی که از اول هم تو همین منطقه تو محور دزفول و کرخه بود را فرمانده تیپ ۷ ولیعصر کردند. قاسم سلیمانی که از اول پیش ما تو جبهه طراح بود، ضمن اینکه تو عملیات طریق‌القدس هم در قالب یک تیپ به ما مأمور شد و قرار بود بعد در عملیات فتح‌المبین هم به یگان ما مأمور شود، تقریباً تا حدود پانزده روز مونده به عملیات فتح‌المبین با گردان‌های تحت امرش پیش ما بود، که بعد دیگر از یگان ما جدا شد، اما ایشان هم فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله شد و بالای سر تیپ خودش رفت. تیپ ۸ نجف هم به فرماندهی احمد کاظمی هم به لحاظ سابقه کارش که تو فیاضیه هفت، هشت، ده ماه در محاصره بود و هم از نظر عملیاتی، استخوان‌بندی و کادر خوبی داشت و هم خودش و نیروهای دوره دیده بودند و شم نظامی قوی داشتند، بنا شد مستقل باشد. پس یک تیپ دیگر هم از اصفهان اضافه شد.

خُب الحمدلله به این صورت بحث توسعه سازمان رزم مطرح و اجرا شد، بعد ما برگشتیم، در حوالی غرب

\* لازم به یادآوری است که سپاه در عملیات طریق‌القدس دارای پنج یگان یا به تعبیری تیپ بود که تیپ ۳۴ امام سجاد در حین آن عملیات با تیپ ۱۴ امام حسین ادغام شد و تیپ احتیاط ۳۵ امام حسن به فرماندهی جعفر اسدی که بنا به ضرورت تأسیس شده بود نیز منحل شدند.



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی

بعد سیاسی، هم تو بُعد نظامی مستأصل بکنیم. در بعد نظامی تو مناطق جنگی ما را درگیر کردند و با یک برنامه‌ریزی حساب‌شده تو عقبه و شهرها و تهران هم یک تشنجی به وجود آوردند تا این تشنج باعث تضعیف و متزلزل شدن روحیه دولت‌مردان و تصمیم‌گیران ما بشود. یادم هست که تو همین رابطه هم صدام و هم طه یاسین رمضان\* چندان مصاحبه با رسانه‌های مهم و معروف دنیا کردند. طه یاسین رمضان یک مصاحبه‌ای خیلی تندی علیه ایران با رسانه‌ها کرد که مصاحبه‌اش را هم شبکه‌های ارتباطی و رسانه‌ای جهان پخش کردند. من یادم هست این مسئله را تو اهواز از تلویزیون خود عراق گوش دادم، چون فارسی ترجمه می‌کرد. گفت که ما در رابطه با ایران، اینکه فقط جنگ را به اروند و به مرزها خلاصه و بسنده کنیم نیست، اصلاً ما سر مرز و سر آب و سر اروند و شط‌العرب [اروندرو] که با ایران بحث و مشکل نداریم، به هر جهت ما یک بحث و اختلاف اساسی با ایران داریم و آن این است که باید

\* راوی: طه یاسین رمضان که یکی از مسئولان مؤثر و خیره عراق و مورد حمایت کشورهای غربی و به‌عنوان قائم‌مقام صدام و فرمانده ارتش خلقی عراق هم بود.

منهدم شد. بعد هم باز در عملیات طریق‌القدس دوباره سه چهارتا لشکر دشمن اینجا آسیب دیده بود، چون در اینجا یک جبهه وسیعی را ما ایجاد کرده بودیم. ما در شمال کرخه مواضع دشمن را دور زده بودیم و دشمن شکست خورد و [این موضوع] منجر به آزادسازی بستان شد و ما در یک سطح خوبی قرار گرفتیم و اوضاع عراق از نظر سیاسی، نظامی نامساعد شد. بعد از عملیات طریق‌القدس، حامیان و دولت‌ها و ابرقدرت‌هایی که حدود سی چهل تا کشور بودند، تا ما بستان را گرفتیم و دیدند که صدام داره روزبه‌روز ضعیف و از این طرف توان نظامی ما از نظر روحیه و توان با پیروزی‌های به‌دست‌آمده افزایش پیدا می‌کنه، همین مسائل باعث شد که ارتش و حکومت صدام را حسابی تقویت بکنند و خود صدام هم آمد وارد یک معرکه‌ای شد. معرکه اولش این بود که بعد از عملیات ثامن‌الائمه<sup>(ع)</sup> و طریق‌القدس اقداماتی انجام دادند، در آستانه علمیات طریق‌القدس فعالیت منافقین اوج گرفت و بالا رفت، طوری که آنها شروع کردند به حمله و تلفات وارد کردن به ما. از طرف دیگر، استراتژی‌ای که تعریف کرده بودند این بود که ما باید یک کاری بکنیم که ایران را هم تو



عراقی‌ها تو عملیات خیلی تلاش کردند که بیاند چزابه و بستان را بازپس بگیرند، ولی نتوانستند. بعد آمدند یک برنامه‌ریزی چندمنظوره برای رسیدن به این اهداف کردند که اول انهدام نیرو بود؛ دوم این بود که ما را متوقف بکنند و سوم، عملیات بعدی ما را به تأخیر بیندازند یا از وقوع آن جلوگیری بکنند. تلاش دشمن در عملیات چزابه - که تقریباً تو عمق هشت، نه کیلومتر در عرض دو کیلومتر بود - برای پس گرفتن آنجا و بستان از روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ آغاز شد و تا ۷ اسفند ۱۳۶۰ ادامه داشت، یعنی مادر این محدوده، بیست روز درگیر بودیم. عراقی‌ها هر روز به هر جهت در غرب تنگه چزابه به بستان تظاهر به تک می کردند و دنبال این بودند که بیایند خط را بگیرند و از آن طرف با توپخانه آتش شدید تو منطقه می ریختند، طوری که خود صدام در مکالمه با فرماندهانش که توسط نیروهای اطلاعاتی ما شنود می شد، دائم می گفت که ما همه ایرانی‌ها را اینجا و توی منطقه چزابه سوزانندیم. حالا ما آمار و اطلاعاتی داریم که در عرض بیست روز اینجا یک میلیون و دویست، سیصد تا پانصد هزار گلوله از توپ‌ها و ادوات عراقی‌ها شلیک شده است که ما آگه بخوایم این گلوله‌ها را با آن شعاع ترکش‌هایش حساب بکنیم، یک میلیون و پانصد هزار گلوله را بخوایم حساب کنیم، باید در معادلات محاسبه کنیم و ببینیم در میزان یک متر یا یک کیلومتر مربع چقدر گلوله تو این منطقه خورده است. ریختن و اجرای گلوله‌ها به وسیله دشمن به صورتی بود که وقتی اجرای آتش را شروع می کرد، از روی خط اول عین اینکه زمین را جارو بکنند، مواضع ما را از عقب می زد، می آمد جلو، بعد دوباره از پشت می زد، می آمد عقب و تو اصطلاح نظامی می گویند: ما همه چی را داریم جارو و پودر می کنیم و می سوزانیم می رویم جلو. خُب الحمدلله رب العالمین یک بخشی از کار این بود که گلوله‌ها تو آب و باتلاق و هور می خوردند و مؤثر نبود. یک بخشی هم این زمین‌های رملی بود که گلوله می رفت آن زیر و عمل می کرد و ترکش نداشت و از این نظر تلفات الحمدلله به نسبت اجرای آتش دشمن کم بود،

این حکومت جمهوری اسلامی را نابود کنیم. باصراحت گفت باید نظام حکومتی ایران را نابود کنیم و مشخص بود که این خط ابرقدرت‌هاست. طه یاسین رمضان که خودش هماهنگ و نزدیک به حکومت‌های غربی به ویژه انگلیس بود، گفت: ما با قدرت و تمام توان با ایران برخورد خواهیم کرد. خُب دیگر تو این قضیه سران کشور عراق، هم منافقین را فعال کردند و هم مصاحبه‌های زیادی با رسانه‌ها داشتند.

به هر جهت ما تقریباً از ۳۰ آذر تا ۱۰ دی ۱۳۶۰ منطقه عملیاتی خودمان در عملیات طریق‌القدس را دیگر به ارتش تحویل دادیم و از منطقه رفته بودیم و داشتیم تو منطقه عملیاتی جدید جابه‌جا می شدیم، نیروهایمان را هم آورده بودیم برای آموزش و داشتیم کار می کردیم که عراقی‌ها در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ دوباره به خاک ایران حمله کردند. حمله‌ای را که پیش‌بینی کرده بودند، به منظور این بود که ما را به نحوی درگیر کنند و نیروهای ما را معطل و منهدم کنند و نگذارند ما در عملیات اساسی بعدی به یک پیروزی بزرگ دیگر دست پیدا بکنیم. لذا آمدند بررسی کردند و بهترین جایی را که برای این کار انتخاب کرده بودند، حمله به تنگه چزابه بود؛ یعنی اینها اول راهکارها را تجزیه و تحلیل کردند و با خود گفتند: ما آگه تو شرق اروند و کارون وارد می شویم نمی توانیم آن مناطق را قُرُق کنیم یا مثلاً دوباره منطقه عملیاتی تأمن‌الائمه را پس بگیریم، اما به نتیجه رسیدند که بیایند شهر بستان را پس بگیرند. تو تحلیل‌هایی که از اسرای عراقی بعدها گرفتیم این موضوع مشترک بود که همه به آن اشاره می کردند و آن این بود که ما باید برویم باز دوباره بستان را پس بگیریم که هم به هر جهت جو سیاسی که علیه صدام ایجاد شده بود را یک طوری حل بکنند و هم عملیات آینده ما را منتفی کنند. خُب اینها آمدند از این کریدور [تنگه چزابه] یا راه ارتباطی محدودی که بین تپه‌های رملی تا هورالهوریزه وجود داشت و عرض آن یکی، دو کیلومتر هست عبور کنند و شهر بستان را دوباره اشغال کنند.

یازده گردان نیرو را من اینجا وارد عمل کردم تو این بیست روز؛ یعنی از روز سوم، چهارم، پنجم با ما کاری نداشتن. بعد دیگر اینا را صدا زد آمدند، چون دیگر تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> و تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی ارتش داغون شده بود، ولی مسئولیت منطقه بعهد خود این بچه‌های اصفهان بود که اما فقط دیگر سایه‌ای از تیپ ۱۴ لشکر امام حسین<sup>(ع)</sup> داشت. ما فرمانده محور و فرمانده گردانمان را یکی یکی فرستادیم اونجا. خودمان هم می‌رفتیم به آنها سر می‌زدیم و برمی‌گشتیم که به هر جهت مشکلات بچه‌ها را یا نیروها مان را که فرستاده بودیم حل کنیم و فقط برای تدارکشان اقدام کنیم، وگرنه دیگر نیروها به لحاظ سلاح و تجهیزات و لباس و همه چی آماده بودند. ما هم بچه‌ها را آماده می‌کردیم و می‌گفتیم آنها را بدهیم به تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> که آنها خودشان نیروها را تو منطقه توزیع می‌کردند. تقریباً ده دوازده روز به‌طور متوالی من درگیر بودم. روزی یک گردان اینجا نیرو آوردم، یعنی خودم فرمانده تیپ بودم تو این ده روز. به ترتیب که این نیرو را آوردم اینجا، هم آموزش، هم لباس، هم تجهیزات و تجهیز هم تیراندازی و همه چی‌اش با ما بود و همه کارشان را انجام می‌دادیم، یعنی تو همین فاصله که اینها می‌آمدند تا به منطقه نبرد برسند به آنها آموزش هم می‌دادیم، شلیک هم می‌کردند و نیروی آماده را می‌بردیم، منتها از آن نیرویی که بگویم بسیار ورزیده بودند و حسابی آموزش دیده باشند، نبودند. کارآموزده نبودند، ولی نیرویی بودند که بتوانند جلو پیشروی ارتش عراق را سد و آنها را متوقف بکنند و نگذارند پیروز بشوند. از این نظر، الحمدلله نیروی مؤثری بودند. ما از روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۰، به مدت بیست روز تمام درگیر مقابله با حمله و تک‌های دشمن از لحاظ تأمین نیرو و پشتیبانی‌های لازم بودیم. دیگر ما تا تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ عملاً به‌طور غیرمستقیم درگیر حمله عراق به چزابه شدیم. با اینکه ما خودمان هم حضور نداشتیم، اما نیروهایمان آنجا بودند؛ نیروهایی که می‌خواستیم بیاوریم منطقه تا در عملیات فتح‌المبین

اما باین حال اینجا فقط سپاه حدود ۳۰ تا ۳۵ گردان نیرو هزینه کرد و بیشتر پانک‌ها را هم یگان‌های سپاه جواب داد. هرچند در آن زمان، پدافند بخشی از خط اول منطقه دست تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> بود، منتها یک تیپ زرهی هم از ارتش آنجا مستقر بود؛ همان تیپی که با تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> در عملیات طریق‌القدس به‌طور مشترک عمل کرده بود؛ یعنی تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی. به هر جهت، عراقی‌ها در حملاتشان بیشتر فشار خود را روی خط سپاه می‌آوردند و می‌خواستند نیرو و سازمان رزمی که سپاه برای عملیات فتح‌المبین آماده کرده و ترتیب داده بود اینجا هزینه بکند و دشمن در واقع به دنبال این بود که ما را از هر نظر در منطقه غرب بستان و چزابه مستأصل کند؛ هم ما را خسته بکند هم سازماندهی ما را از بین ببرد.

پس قصدش این بود که نیروهای ما را مضمحل و تجهیزات ما را منهدم کند، تأخیر در عملیات بیندازد، به هر جهت روحیه‌های ما را هم پایین بیاورد. حتی آگه هم ما در عملیات فتح‌المبین موفق می‌شدیم و او هم شهر بستان را می‌گرفت، بگوید آقا ایرانی‌ها دروغ می‌گویند و حسابی علیه ما در رسانه‌ها تبلیغات راه بیندازد و دروغ‌پردازی بکند. ولی اینجا یک مقاومت مردانه‌ای شد که من می‌خواهم بگویم که خدا می‌داند از سنگر که می‌آمدیم بیرون می‌رفتیم تو منطقه و برمی‌گشتیم، گلوله که جای گلوله می‌خورد، من خودم وحشت می‌کردم. من آنجا فرمانده تیپ ۲۵ کربلا بودم. این نیرویی که به ما داده بودند و آمده بودند، ما داشتیم آنها را به سلاح تجهیز می‌کردیم؛ یعنی سلاح به آنها داده و آماده کرده بودیم که ببریم برای آموزش. همه این

مرتضی قربانی: بعد از عملیات طریق‌القدس فعالیت منافقین هم فوق‌العاده زیاد بود و جو رعب و وحشتی، منافقین تو تهران به وجود آورده بودند؛ مردم را می‌کشتند ترور می‌کردند، پاسدار را می‌کشتند، کمیته‌ای را می‌کشتند.

می شدیم، ولی این نیروی ما تو چزابه صرف و هزینه شد؛ یعنی هم کادرها و هم نیروهای ما زخمی شدن، هم به هر جهت این نیروهای آسیب دیده و گردان‌های از رده خارج دیگر برای ما نیروی عملیاتی نبودند. **امیر رزاق زاده:** بیشتر نیروهای اعزامی اهل کجا بودند یا از کجا آمده بودند؟

**مرتضی قربانی:** به هر جهت بچه‌های کادر و تدارکات و پشتیبانی مجموعه ما بیشتر اهل اصفهان بودند، منتها دیگر بقیه نیروهای تیپ و گردان‌ها از شیراز، فارس، اصفهان، کرمان،

کرج، قم، ساری و خوزستان بودند، ولی تو این ده، بیست روزی که نیروهای ما تو چزابه جنگیدند، من قشنگ روزی یک گردان از نیروهای اعزامی را آنجا هزینه کردم؛ یعنی هم سلاح رفت هم تجهیزات عمده یگانم. اصلاً سلاحی که به نیروی گردان‌ها به صورت نو یا از غنائم به دست آمده داده بودم و با این نیروها فرستادم چزابه، همه از دست رفت، چون یک تعدادی مجروح یا شهید شدند و بقیه نیروها که

مرتضی قربانی: در حین انتقال، سازماندهی و برنامه‌ریزی بودیم که یک دفعه قضیه دامنه‌دار حمله عراقی‌ها به تنگه چزابه پیش آمد که از حدود پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بهمن تا اوایل اسفند ۱۳۶۰ هم ادامه داشت.

از منطقه چزابه می آمدند سلاحشان را از آنها همان جا می گرفتند. نیروهای باقی مانده برای عقب دیگر سلاحی نداشتند که بیاورند و تقریباً انبار و همه امکاناتمان برای تجهیز انفرادی نیروهای پیاده‌مان مصرف شد. حالا دیگر فقط علی ماند و حوضش؛ یعنی فقط خود ما ماندیم. تو همین فاصله هم ما رفتیم تو منطقه شوش و آنجا مستقر شدیم.

**امیر رزاق زاده:** قرارگاه فرماندهی و هدایت عملیات مرکزی در عملیات امام علی (ع) کجای منطقه چزابه واقع شده بود؟

وارد عمل شوند. یعنی ما اصلاً خودمان آنجا نمی آمدیم و مسئولیتی در خط نداشتیم، بلکه مسئولیت آن محور تو خط با حسین خرازی، مصطفی ردانی و حسن باقری بود. باقری آنجا خودش به عنوان فرمانده قرارگاه رأساً دیگر کنار حسین خرازی فرمانده تیپ ۱۴ امام حسین (ع) و بچه‌های اصفهان مستقر بود و شانه به شانه در همه صحنه‌ها حاضر بود و در درگیری‌ها و حمله نیروهای ما به دشمن حضور داشت. اصلاً خود ایشان گردان را می برد و در تپه عرب و نبعه مانند یک فرمانده گردان وارد عمل می شد که عراقی‌ها را دور بزنند و یک انهدام سنگینی از عراقی‌ها بگیرد که با حضور این فرماندهان و هدایت مؤثر آنها، نیروهای پیاده گردان‌های سپاه توانستند تجهیزات عراقی‌ها را مثل قوای زرهی شان منهدم کنند، طوری که سرانجام بچه‌ها برای مقابله با تحرکات دشمن یک شب ریختند تو تانک‌های دشمن و آنها را زدند، چون دیگر آنجا توپخانه ما ضعیف بود. اگر مجموعاً فرمانده‌ها با هدایت مؤثر نیروها، تلفات سنگینی به دشمن وارد نمی کردند، اصلاً بچه‌ها نمی توانستند خط را تثبیت بکنند، ضمن اینکه طول منطقه چزابه محدود و در حدود دو کیلومتر بود. اگر اینجا دیگر می خواستیم نیروی زیادتری یا یگان‌های جدید تازه نفس وارد کنیم، خودکشی محض بود. پس فقط همان یگان‌ها و فرماندهان مستقر، مسئولیت و مقابله با پاتک‌های سنگین دشمن را به عهده داشتند. تو این ده، پانزده، بیست روز، یعنی از ۱۷ بهمن تا ۱ اسفند ۱۳۶۰، عراق حمله کرد، از ۲۰ بهمن من حدود ۱۱ گردان نیرو به چزابه بردم، یعنی روزی یک گردان اینجا می بردم، منتها شهدای این نیروها را باید برمی گرداندم، گردان‌های آسیب دیده و از رده خارج را باید دوباره به مقر خودمان در عقبه برمی گرداندم و دوباره برای سازماندهی نیروهای اعزامی جدید وارد عمل می شدیم و به آنها تجهیزات و آموزش می دادم و کارهایشان را راه می انداختم. این اقدام ما برای عملیات بعدی مثل نبرد فتح‌المبین بود که باید با ده، دوازده گردان عملیات انجام می دادیم و وارد عمل

شوید از اینجا برویم، دیگر عراقی‌ها ده دقیقه دیگر با تانک می‌آیند و به اینجا می‌رسند، اما دیگر تا ۳۰ بهمن ۱۳۶۰ دست ما به چزابه بند شد. از آن طرف هم تمام نیروها را به آنجا فرستاده بودیم، بارها را فرستاده بودیم، یک سری امکانات را هم فرستاده بودیم.

**از تعیین تا تغییر مأموریت تیپ و استقرار در محل جدید امیر رزاق زاده:** در خصوص مأموریت ابلاغی تیپ ۲۵ کربلا در منطقه عملیاتی جدید مطالب خود را مطرح بفرمایید.

**مرتضی قربانی:** یادم هست یک تدبیری که آقای محسن رضایی تو اوج همین درگیری‌های چزابه تو قرارگاه زیر آتش داشت این بود که جلسه‌ای برای فتح‌المبین گذاشت. آقا محسن ادامه جلسه را تهران گذاشت. به هر جهت بحث و صحبت زیادی شد، بعد هم به ما گفتند آقا بروید تو منطقه عملیاتی جدید مستقر شوید. لذا براساس تدبیر آقا محسن از تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ تقریباً دیگر ما رفتیم تو منطقه جدید مستقر شدیم. در منطقه عملیاتی فتح‌المبین به‌عنوان هدف، ابتدا تپه ۱۲۰ را که در واقع منطقه روبه‌روی آن تپه جبهه‌ای بود به ما تحویل داده بودند. موقعیت جغرافیایی دقیق تپه ۱۲۰ در منطقه عمومی شوش بود که برای رسیدن به آنجا ما باید از پایین عنکوش و یک پل ماشین‌رو از روی رودخانه که نیروهای جهادی زده بودند، عبور می‌کردیم و می‌رفتیم تا به محدوده تپه ۱۲۰ می‌رسیدیم. ما بچه‌های واحد اطلاعات را روز اول بردیم مستقر کردیم.

ما آمدیم شرق رودخانه کرخه مستقر شدیم و امکاناتمان و وسایلمان را تو یک روستایی به نام خلف مسلم آوردیم و همه بارها و کلاً ستاد ما را تو خلف مسلم قرار دادیم و نیروها و واحدهای پدافند، ادوات، توپخانه و هرچی امکانات داشتیم آوردیم و اینجا مستقر و از اینجا شناسایی‌های خودمان را هم شروع کردیم. در یک حرکت نظامی هم بچه‌های ما رفتند یک اسیر از عراقی‌ها هم گرفتند. ما که رفتیم شرق رودخانه،

**مرتضی قربانی:** قرارگاه اصلی پشت بستان کنار پیچ قبل از شهر سمت چپ جاده آسفالته که می‌پیچد قرار داشت، طوری که توپ ۱۳۰ و کاتیوشا قشنگ روی آن کار می‌کرد. این رزمه‌های ما خیلی کار ارزنده‌ای آنجا کردند و به هر جهت یک منطقه‌ای را که گفتیم به وسعت هشت کیلومتر در دو کیلومتر بود، اینجا را دیگر دو سه بار عراق با اجرای آتش توپخانه مچاله‌اش کرد. براساس آماری که خود عراقی‌ها اعلام کردند، بالغ بر ۱/۵ میلیون گلوله توپ و خمپاره شلیک کردند و ۳۰ تا ۳۵ گردان هم از نیروهای سپاه اینجا هزینه شد؛ یعنی عملاً مهمات ما، یعنی گلوله توپخانه و سلاح را که قرار بود در عملیات بعدی استفاده کنیم، در چزابه مصرف شد، ضمن اینکه نیروی ما هم تحلیل رفت. عراقی‌ها هم با گرفتن تلفات و زمان از ما فکر می‌کردند به اهداف خود رسیده‌اند. آنها تو این حرکت یک هدف اساسی داشتند و برای رسیدن به اون، این اقدامات را انجام دادند؛ یکی اینکه تو عقبه شهرها و مرزها منافقین و گروه‌های ضدانقلاب مثل کومه‌له را فعال کردند و دوم اینکه با انهدام نیرو و تجهیزات سپاه و ارتش، می‌خواستند از عملیات بعدی ما جلوگیری کنند. اینها همه‌اش به دنبال این بودند که ما عملیات فتح‌المبین را انجام ندهیم، یعنی لشکر یکم و لشکر دهم عراق دنبال این بودند که عملیات بعدی ما منتفی شود. خدا ان‌شاءالله روح آن شهدای مظلوم را - چون آنها هم مظلومانه شهید شدند - با امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) محشور بکند و خدا به آن کسانی هم که زحمت کشیدند، اجر و پاداش بدهد و به ما توفیق بدهد ان‌شاءالله از شهدا غافل نشویم و عقب نمانیم. لازم است برای چزابه من عرض بکنم که واقعاً محسن رضایی و صیاد شیرازی آنجا تو صحنه حضور مستقیم داشتند که ارتش عراق قرارگاه فرماندهی را چندبار با اجرای آتش توپخانه، کاتیوشا و ادوات زیرورو کرد، ولی این فرماندهان از آنجا تکان نخوردند و تو نزدیکی منطقه درگیری حضور دائمی داشتند. من هر لحظه می‌گفتم که دیگر عراقی‌ها می‌آیند. اصلاً چند باری بچه‌های فرمانده یگان‌ها گفتند: آقا بلند

مرتضی قربانی: در ۱۵ اسفند به ما دستور دادند که آقا شما از این جبهه آزاد شوید. اما تو منطقه قبل عرض کردم سمت شوش و رودخانه کرخه و در حوالی محدوده تپه ۱۲۰ بالا سر منطقه‌ای به نام سندال بودیم که در اونجا، یعنی در منطقه شوش، من شناسایی هامو کردم، امکانات و دستگاه‌های زرهی خودم را از رودخانه کرخه عبور دادم. همه چی اصلاً صددرصد آماده بود. ۱۵ روز قبل از عملیات، به من دستور دادند حرکت کن و برو محل مأموریت و منطقه جدید. ما که منطقه شوش و حوالی تپه ۱۲۰ بودیم، هنوز قرارگاه‌های تاکتیکی رده بالاتر ما به صورت رسمی شکل نگرفته بود. خُب دیگر ما مسئله سختی تغییر مأموریت و جابه‌جایی محور را هم پذیرفتیم و هم انتقال پیدا کردیم تو منطقه شیخ‌شجاع و از سهراب عبدالخان دیگر پایین می‌آمدیم. قرارگاه فتح هم حدود پانزده بیست روز قبل از عملیات شکل گرفت. به هر جهت دیگر تصمیم بر این شد. ما هم دنبال این بودیم که طرح مانور، طرح جامع و کاملی بشه. بعد هم آمدیم تو این محور جدید مستقر شدیم. تیپ ۱۷ قم\*\*، یعنی بچه‌های قم هم آمدند اینجا؛ یعنی محل استقرار تیپ را از ما تحویل گرفتند. ما از خلف مسلم و سایلمان را جمع کردیم آمدیم عقب دیگه. وقتی این دستور آمد که بیاید برای تحویل منطقه مأموریتی جدید، دیگر ما یک نخود هم آنجا نگذاشتیم. لذا تو بحث‌ها و تبادل نظر فرماندهان، یگان ما را آزاد کردند و تیپ ۱۷ قم را جایگزین تیپ ۲۵ کربلا کردند.

ما از اینجا بنا به دستور آزاد شدیم آمدیم به سمت شرق کرخه و در نزدیکی سهراب عبدالخان. ما هم

\*\* راوی: تیپ ۱۷ قم که بیشتر نیروهای آن از شهر قم و استان مرکزی بودند، تازه تشکیل شده بود و فرماندهاش برادری بود به نام کریمی که بچه سبزه‌میدون اصفهان بود. خدا رحمتش کنه، فکر کنم تو همین عملیات هم کریمی شهید شد. بابای ایشان هم از این آبمیوه‌فروشی‌های کنار مسجد جامع اصفهان بود. ایشون اولین فرمانده ۱۷ قم بود که فرد دیگری به نام حسن درویش فرمانده تیپ شد که ایشون، مرتضی صفار و مجید بقایی تو محور قرارگاه فجر با هم بودند.

این نیروهای گردان ارتش را به خط کردیم و آنها را آوردیم که مستقر بکنیم. چون زمان ما کم بود از آن طرف نیروهای اطلاعاتی شناسایی هم کم بود بعضی از این موارد را من خودم شخصاً می‌رفتم انجام می‌دادم. مثلاً با فرمانده گردان ارتش از لشکر ۹۲ که اینجا تو قرارگاه دنبال این درخت‌های تو منطقه روبه‌روی عبدالخان مستقر بود، رفتیم هماهنگی‌های لازم را کردیم.

این گردان ارتش که در شرق رودخانه کرخه حضور داشت، احتیاط لشکر ۹۲ بود که با ابلاغ رسمی و امضای خود سرهنگ صیاد شیرازی آن گردان را در اختیار ما گذاشتند. بعد رفتیم که این گردان را عبورش بدهیم. دادیم فرمانده‌اش را برداشتیم آوردیم که توجیهش کنیم. حالا در حال حرکت بودیم که گلوله خمپاره کنار ما خورد. این جناب سرهنگ هم فرار کرد که ما او را برگردانیم\* و تو فاز اول خُب ما مستقر شدیم و دیگر حالا من از دو ماه قبل آمدم شناسایی‌هایم را کردم، کارهایم را کردم، تو خانه‌های شوش استقرار پیدا کردم. بچه‌ها را جا دادم، همه چیز را مرتب کردم، پل روی رودخانه را احداث کردم و شناسایی‌های تیپ ما اینجا [غرب شوش] کامل شد. اصلاً من همه کارهای لازم برای عملیات را کردم و ایراد گرفتم که چرا دارید من را جابه‌جا می‌کنید. من تو سنگر عراقی‌ها رفته بودم اسیر آورده بودم. دیگر از همه چی مطلع بودم. اصلاً بچه‌های واحد اطلاعات یگان ما همه رفته بودند بعضی جاها تا بالای سر عراقی‌ها را شناسایی کرده بودند. من هم شناسایی‌هایم اینجا کامل کردم. دیگر فکر کنم تقریباً در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۶۰ بود که برای عملیات آماده شدم. **امیر رزاق‌زاده:** اما گویا یگان شما جابه‌جا شد. حالا در خصوص وضعیت جدید پیش روی تیپ ۲۵ کربلا توضیح دهید و بفرمایید چرا مأموریت شما برای عملیات تغییر کرد؟

\* این مطالب در دفاتر و اسناد یکی از دو راوی تیپ ۵۲ کربلا به نام جناب آقای صفر حسین پور ثبت و ضبط شده و به تأیید ایشان در جلسه هم رسید و با بیان مطالبی این موضوع را کامل بیان کردند.



سخت بود. یعنی دو نقطه مهم را در جناح شمال و جنوب به یگان‌های قوی و قدر واگذار کردند که هدف مهم آزادسازی تنگه عین خوش را به قرارگاه قدس به فرماندهی عزیز جعفری واگذار کردند که یگان مهم آن تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> به فرماندهی حسین خرازی بود و منطقه مهم دیگر قرارگاه فتح به فرماندهی رحیم صفوی بود که مأموریت آزادسازی میشداغ و رقابیه و برقازه تا دوسلک را به آنها واگذار کردند.

دلیل دیگر تغییر طرح و انتقال تیپ ۲۵ کربلا این بود که یگان ما باتجربه بود. بین یکی تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> و یکی تیپ ۲۵ کربلا بود که این سومین عملیات بزرگ و مهمی بود که می‌خواستند انجام دهند و از یک تجربه‌ای فوق‌العاده برخوردار بودند. خُب لذا براساس استعداد و توان و تدبیر و تخصص و علمی که بچه‌ها نسبت به جنگ پیدا کرده بودند، این یگان‌ها سازماندهی شدند. اول بنا بود که تیپ ۸ نجف و ۵۵ را بیاورند اینجا تو تنگه رقابیه و میشداغ از اینجا عمل بکنند. یک تپیی به نام ۴۶ فجر که فرمانده‌اش نبی‌رودکی بود هم برای سپاه تشکیل داده بودند. دیگر قرار بود که این تیپ هم بیاید اینجا با ما عمل کنند. دو گردان هم از نیروهای اهل شیراز به ما دادند\* تا کم‌کم آن تیپ شکل بگیرد که این مبنای تشکیل آن تیپ بود.

اما بعد آمدند توان یگان‌ها را بررسی کردند، گفتند کدام یک از یگان‌ها در این نبرد به شکل دورانی و کدام به صورت یک جبهه‌ای حرکت و عملیات بکنند. حرکت دورانی و قیچی کردن دشمن را طبق طرح به تیپ‌های ۸ نجف، ۱۴ امام حسین، ۵۵ هوابرد و تیپ ۲۵ کربلا واگذار کردند و براساس آن هم ما تو این خطوط آرایش گرفتیم. خود حاج احمد کاظمی که بنا شد از ارتفاعات میشداغ برود و عراقی‌ها را دور بزند، از صفر شروع کرد. این منطقه را گویا کردند و فعال شدند، چون یک خط پدافندی راکدی بود که از قبل یگانی از ارتش توش مستقر بود و تنها کار تبادل آتش را داشت انجام می‌داد.

\* راوی: یکی از فرماندهان آن گردان فردی به نام بنایی بود.

می‌آمدیم شرق رودخانه و گفتند شما بیایید اینجا مستقر بشوید، این خط را بگیرید و باید این فلش عملیاتی، یعنی از رقابیه تا تنگه دوسلک را انجام بدهید. البته، بعد از تنگه دوسلک مسیر می‌پیچید و می‌رفت به طرف فکه. این منطقه مأموریتی جدید تحویل تیپ ۵۵ هوابرد بود که آن وقت فرمانده‌اش جناب سرهنگ عبادت بود که ارتش اینجا تقریباً یک دسته شناسایی رزمی داشت.

ما در قرارگاه روی طرح خیلی بحث کردیم. بحث فرماندهان این بود که ما خودمان را ببخود با خطوط اول و نیروهای دشمن درگیر نکنیم و بیشتر روی تنگه‌ها در عقبه مواضع دشمن متمرکز شویم که اینجا یک تنگه میشداغ بود که به دلیل رملی بودن، به‌طورکامل دست عراقی‌ها نبود. البته، تو آن محدوده یک سری نیروهای گشتی شناسایی داشتن. گلوگاه‌های مهم این منطقه، درواقع تنگه‌های رقابیه، برقازه، دوسلک، ابوغریب و عین‌خوش بود و این منطقه یک سلسله‌ارتفاعات تقریباً تیغ‌هایمانند داشت. ما در هنگام تهیه طرح مانور کلی حساب کردیم و دیدیم اگه بیایم در این منطقه عملیاتی، عقبه دشمن را ببندیم و وارد عمق مواضع دشمن بشویم به‌نفعمان هست تا اینکه با قوای آماده و مجهز دشمن به‌صورت جبهه‌ای درگیر بشویم. اینجا دشمن در خطوط اول و دوم، دو لشکر داشت: لشکر یکم و لشکر دهم که همه هم زرهی بودند. اگه می‌خواستیم با آنها درگیر بشویم دیگر تلفات و خسارت ما خیلی سنگین می‌شد. قرار بود ما در محور جنوبی، یک جناح عمده را از دشمن بگیریم. حسین خرازی هم تو جبهه شمالی یک جناح دیگر از دشمن می‌گرفت که طبق طرح مانور، تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> از ارتفاعات تی‌شکن و دالپری می‌آمد و برای دراختیارگرفتن جناح مهمی از دشمن روی تنگه عین‌خوش عمل می‌کرد. پس برادرهای قرارگاه قدس، از آن بالا می‌آمدند، از عین‌خوش می‌آمدند تا دسترسی به تنگه‌ها پیدا کنند. یک جناح هم ما بودیم؛ یعنی من می‌خواستم از تپه ۱۲۰ بیایم سندال و از سندال برویم برقازه. این برای ما خیلی



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی و امیر رزاق زاده

### تحويل خط، استقرار و آماده‌سازی

**امیر رزاق‌زاده:** بعد از اینکه در محل مأموریت اصلی خود مستقر شدید، روند اقدامات و فعالیت‌های یگان خودتان را در مراحل گوناگون از پشتیبانی، شناسایی، تعیین سازمان رزم و طرح مانور و فرمانده گردان‌ها و مسئولان واحدها ستادی و عملیاتی و... را بفرمایید.

**مرتضی قربانی:** بعد از دستوری که پانزده یا هفده روز قبل از عملیات به ما داده شده دیگر ما همه تجهیزات و نیروهای یگان را از محل مأموریت اول جمع کردیم و عازم محل مأموریت جدید شدیم. تو مهلت باقیمانده ما باید همه کارهای خودمان را می‌کردیم؛ یعنی شناسایی، تحويل خط و جابه‌جایی تیپ را انجام می‌دادیم و گردان‌ها را توجیه می‌کردیم. این کارها خیلی سخت بود. براساس طرح مانورمان هم یگان‌ها را می‌چیدیم، عملیات هم می‌کردیم. *حُب الحمدلله رب العالمین* ما را آمدم، نق‌ونوق هم نکردیم، کارها و کادرهای ما را آماده‌سازی کردیم، خدا هم تو جابه‌جایی آنجا ما را آزمایش کرد که من شکر می‌کنم که هم خودم هم مسئول واحدها و هم فرماندهان محور و گردان‌های زیرنظرمان که در تیپ ۲۵ کربلا بودند، بهانه نگرفتند و

مأموریت جدید را راحت پذیرفتند و حتی گردان‌هایی که دو روز قبل از عملیات می‌آمدند و به ما مأمور می‌شدند و فرمانده گردان‌ها، مأموریت ابلاغی را کامل می‌پذیرفتند، اصلاً نمی‌گفتند که حالا چرا ما را آوردند اینجا تا فردا شب به خط بزنیم؟! آن هم خط عملیات به این گستردگی! ولی با این حال، مأموریت جدید را با دل و جان می‌پذیرفتند. با اینکه تیپ ۸ نجف از دو ماه قبل اینجا مستقر شده بود، ما همه سختی‌ها را به جان خریدیم. ما آمدم خط حد جدید را از برادرهای ارتش تحويل گرفتیم و یک روستایی هم بود وقتی از سهراب عبدالخان می‌آمدیم پایین، روستایی به نام شیخ شجاع\* می‌رسیدیم. بعد اینجا ما که مستقر شدیم خط را تحويل گرفتیم. برای حضور در منطقه‌ای که به یگان ما، یعنی تیپ ۲۵ کربلا واگذار شده بود، ما باید از رودخانه کرخه و از سهرابی عبدالخان عبور می‌کردیم، بعد یک پل آن نزدیکی‌ها بود که باید از آن عبور می‌کردیم و به

\* راوی: ما برای شناخت منطقه، روستای شیخ شجاع را شناسایی کردیم. بومی‌های منطقه می‌گفتند که هنگام هجوم سراسری عراق به این منطقه بیشتر مردم شیعه ساکن روستاهای شیخ شجاع فرار کرده بودند، ولی طرفداران خلق عرب تسلیم عراقی‌ها شدند.

شده بودند و از سنه را به بالا مسئولیتش با تیپ ۲۵ کربلا بود. ضمن اینکه یک گردان زرهی ارتش هم با ۲۰ تانک اینجا مستقر بودند.

ما اینجا بیشترین خط را داشتیم، ضمن اینکه در عمق هم باید خیلی پیشروی می کردیم. جلو تیپ احمد کاظمی از میشداغ که دشمنی وجود نداشت و ایشان می خواست از میشداغ بیاید در رقابیه و تو این منطقه نبرد کند، من از روی سر تنگه رقابیه می آمدم تا سندال؛ یعنی یک جناح عمده که می خواستم بیایم به این تنگه بزنم، پشت سرم دشمن بود، طوری که دشمن تا نزدیک محدوده شوش هم نیرو داشت.

اونجا در محلی که استقرار پیدا کردیم دو تا خطر، نیروهای یگان ما را تهدید می کرد: یکی خطر خود دشمن را داشت که اگر سرازیر می شد می آمد پل روی کرخه را می بست؛ ما و تمام نیروهامان چون از شرق کرخه می آمدم، محاصره می شدیم و دوم اینکه، عملیات لو می رفت و دیگر ما کامل شکست می خوردیم و سرافکنده می شدیم.

امیر رزاق زاده: از اینجایی که تیپ شما خط حد داشت تا سندال چقدر فاصله بود؟

مرتضی قربانی: فاصله ها متفاوت بود، چون خط و تحرکات دشمن ثابت نبود و متغییر بود. در برخی نقاط ۲۰ کیلومتر بود، اما از نقطه رهایی نیروهای ما تا خط اول دشمن ۷ کیلومتر بود، ولی از محل استقرار نیروهای ما تا تنگه، حدود پانزده کیلومتر بود که هدف اصلی ما در تنگه دوسلک تا بیاید سیبور، از تو سیبور هم یک روستا به نام شیخ قندی هست که از آن روستا هم تا جلو تنگه برقازه خط مانور تیپ ما بود. مسافت این دو بخش - ببینید - ۷ کیلومتر به علاوه ۱۵ کیلومتر، یعنی فاصله ما از خط مقدم تا هدف مجموعاً حدود ۲۰، ۲۲ کیلومتر به صورت خط مستقیم هوایی بود.

نیروهای دشمن هم تو منطقه رقابیه تا دشت سندال و زیر ارتفاعات رقابیه و جلو تنگه برقازه

روستای شیخ شجاع می رسیدم. اینجا خاکی بود، عقبه دیگر نداشتیم. عقبه ما دنبال همین رودخانه تو این شیارها بود بعد از ابلاغ مأموریت جدید عقبه مان در شوش را جمع کردیم به منطقه جدید رفتیم که در آنجا هیچ امکاناتی نداشتیم. تیپ تازه تأسیس ما یک عملیات طریق القدس کرده بود. بعد آمدم اینجا مستقر شدیم. اینجا که مستقر شدیم، تو این پانزده روز ما باید شناسایی می کردیم. باید خط پدافندی را از برادرهای ارتش که از قبل آنجا مستقر بودند تحویل می گرفتیم. بعد توانستیم عقبه مان را هم تو شیخ شجاع راه بیندازیم. وقتی ما آمدم غرب جاده و رودخانه کرخه، بعد نیروهای اطلاعاتی مان را مستقر کردیم. یک نیروی گردانمان به فرماندهی رضا گودرزی\* را تو منطقه مستقر کردیم و به او خط پدافندی واگذار کردیم.

من فکر کنم که وسیع ترین منطقه را به ما دادند. دیگر برای عملیات در تنگه بحث بود که نصف تنگه را به ما بدهند، اما من گفتم: بابا یا مسئولیت تنگه مال من باید باشه یا مال احمد کاظمی و ادامه دادم مسئولیت

حفظ و نگهداری باید به عهده یک فرمانده باشه. پس شما دقیق مشخص کنید که مسئولیت کار مال چه کسی هست؟ بعد نهایتاً فرماندهان به این نتیجه رسیدند که ضلع سمت راست خط حد ما را ضلع سمت راست تنگه به سمت غرب روستای سنه را به ما واگذار کردند و سپس مابقی منطقه یعنی از سنه که می رفت پایین، یعنی روی ارتفاعات میشداغ و تنگه رقابیه، مسئولیتش با احمد کاظمی بود که تیپ ۵۵ هوابرد ارتش با آنها ادغام

\*راوی: رضا گودرزی فرمانده یکی از گردان های ما اهل الیگودرز و فردی شجاع و کاردان بود.

مرتضی قربانی: پس از پیروزی ایران در دو عملیات ثامن الائمه و طریق القدس، اوضاع عراق از نظر سیاسی و نظامی نامساعد شد. حامیان دولت ها و ابرقدرت هایی که حدود سی چهل تا کشور بودند تلاش کردند صدام را تقویت بکنند.

دشمن تو خط سندال و لخیضر نیامده بود در نزدیکی مواضع ما مستقر بشود و پدافند کنه، بلکه با یک فاصله بیشتری آمده بود عقب‌تر پدافند می‌کرد. تقریباً دشمن در خط پدافندی‌اش آمده بود یک شکمی [به صورت محدب] به طرف عمق خاک ایران داده و مستقر شده بود. در ادامه خط پدافندی خودش از روی تپه‌های سندال آمده بود زیر ارتفاعات رقابیه و از تو تنگه رقابیه رفته بود به پشت مواضع ما. منطقه مأموریتی که به تیپ ما و ۸ نجف واگذار شده بود، از سمت راست یعنی از تنگه برقازه

### مرتضی قربانی:

بعد از عملیات ثامن الائمه (ع) و طریق القدس، صدام و متحدانش استراتژیک‌اش در بعد نظامی تو مناطق جنگی ما را درگیر کردند و در بعد سیاسی با یک برنامه ریزی حساب شده با فعال شدن منافقین تو عقبه و شهرها و تهران هم یک تشنجی به وجود آوردند تا این تشنج باعث تضعیف و متزلزل شدن روحیه دولت مردان و تصمیم گیران ما بشود.

تا دوسلک و از تنگه میشداغ تا تنگه رقابیه در واقع خط حد تیپ ۸ نجف به فرماندهی حاج احمد کاظمی بود. البته، خط حد تیپ ۵۵ هوابرد، یعنی سمت راست تنگه هم در طرح مانور ابلاغی بود؛ یعنی از روی خط الرأس و نوک ارتفاع تا بیاید تنگه برقازه و تنگه دوسلک خط حد مشترک ما بود؛ یعنی مأموریت مرحله اول ما، رسیدن به ارتفاعات بالا سر رقابیه تا تنگه دوسلک و سندال بود. تو مرحله اول، این خط حد ما بود، بعد هم به هر جهت رفتن به دوسلک یکی از هدف‌های اصلی ما بود، چون اصل محوری که دشمن تدارک

می‌شد، همین محور بود و عقبه‌اش متکی به فکه، دوسلک و چنانه بود. مثلاً اگر مقایسه‌ای بین دو منطقه شمال و جنوب در عملیات برای دسترسی به جاده‌ها انجام بدهیم، از دشت عباس بعد از حدود ۲ کیلومتر که از ارتفاعات پایین می‌آمدیم، به جاده می‌رسیدیم.

حضور داشتند و نیروهای پدافندی ما هم بالای بسن و روبه‌روی سندال مستقر بودند. جناح سمت راست ما تقریباً تپه ۱۲۰ بود. جناح سمت چپ ما تیپ ۵۵ هوابرد ارتش درست در جلو رقابیه قرار داشت. روستای سینه بین ما و تیپ ۸ نجف [بود] که به هر جهت منطقه شاخص الحاق و هماهنگی و حرکت مان برای عملیات بود. بعد جلو ما بسن بود؛ یعنی جلو آنجا که مستقر بودیم، زیر تپه رملی‌ها، بسن بود. سمت راست هم روستای سندال بود که تپه ۱۲۰ هم نزدیکی آنجا قرار داشت که ما در حوالی آنجا مستقر بودیم. وقتی که می‌خواستیم از تنگه رقابیه مثلاً در سمت راست - که خط حد ما از ارتفاعات سمت راست که شروع می‌شد تا برقازه و از دشت سندال در جلو منطقه باتلاقی تا نهر ملحه\* و تپه‌های ۱۲۰ - فاصله دشمن را در خط مقدم با نیروهای ما حساب کنیم، تقریباً ما ۲۰ کیلومتر با خط دشمن فاصله داشتیم.

در عمق هم حدود ۳ کیلومتر بود، چون دشمن خیلی مسلط بود. اگر که خط ما به عراق نزدیک می‌شد، دشمن قشنگ از روی ارتفاعات با تیربار و کالیبر می‌آمد نیروهای ما را می‌زد و وقتی می‌آمد به سمت ارتفاعات، نیروهای ما هم همین‌طور می‌آمدند روی تپه‌رملی‌ها، یعنی دشمن رفته بود آن عقب روی تپه‌های رملی که می‌خورد به سندال به جلو تنگه برقازه. بنابراین، فاصله سمت چپ ما می‌شد ۳ کیلومتر؛ وسط جبهه ما می‌شد ۸ کیلومتر که روبه‌روی تنگه برقازه قرار داشت. بعد به سمت سندال که این هم می‌شد ۶ کیلومتر؛ یعنی خط پدافندی دشمن که روبه‌روی خطوط پدافندی ما، یعنی از جلو لخیضر تا تنگه رقابیه، به صورت یک منحنی بود. حالت دال‌شکلی بود. تو این قضیه یک وضعیت یو\*\* شکل داشتیم.

\* راوی: نهر ملحه در جوار روستای به همین نام قرار داشت که نهری

فصلی بود.

\*\* راوی: یو انگلیسی (U) یا نعل اسبی.

یگانی مثل ما وقتی که می‌خواست از محل استقرار در عقبه کلاً منتقل بشود، باید از روی رودخانه کرخه می‌آمدند سه‌راه عبدالخان، بعد می‌پیچیدند به سمت غرب، یعنی باید مسافتی حدود ۱۰۰ کیلومتر را آنجا دور می‌زد.

به هر جهت، وقتی ما رفتیم تو خط، بعد از مدتی تانک‌های خودمان را هم منتقل کردیم که تانک‌ها باید می‌رفتند پشت خط مستقر می‌شدند، بعد ادوات را می‌چیدیم و ساماندهی می‌کردیم. من همه اینها را باید جمع‌وجور می‌کردم و می‌آمدم شوش، از تو شوش دوباره می‌انداختم می‌آمدم عبدالخان، از عبدالخان هم آمدم شیخ شجاع؛ یعنی من باید از تپه ۱۲۰ می‌رفتم شوش، بعد دوباره از عقبه‌مان در شوش می‌آمدم غرب رودخانه کرخه در شیخ شجاع. تازه حالا می‌آمدم وسط بیابان.

حالا شما ببین، نه جا، نه امکانات، نه وسایل، نه تدارکات داشتیم. اینجا هیچی نداشتیم. نه ساختمان بود، بلکه بیابان برهوت بود. یعنی اگه تانک می‌آمد، باید بچه‌ها تو همان تانک می‌خوابیدند، یعنی نیروی پیاده، شب عید تو هوای سرد و بارانی ۱۵ اسفند در

جاده هم تهدید می‌شد یا از تو رودخانه چیخواب که نیروهای یگان‌های محورهای دیگر می‌آمدند، صاف می‌رسیدند به جاده. پل روی جاده را هم می‌توانستند منهدم بکنند؛ مثلاً توی عین‌خوش، فاصله ارتفاعات وقتی یگان‌ها می‌آمدند پایین به جاده نزدیک بود. فقط دشمن یک مشکل ارتباط قوای خودش با عقبه‌اش را داشت که با حضور نیروهای ما این راه ارتباطی مسدود می‌شد. اما اینجا هم که ما دسترسی به عقبه داشتیم، منطقه رملی بود که تردد ماشین‌آلات در رمل‌ها برای ما خیلی سخت بود. با اینکه هدف اصلی ما بستن تنگه رقابیه بود، اما می‌بایستی با آن یگان‌های دیگری هم که از بالا یا منطقه شمالی محدوده عملیاتی می‌آمدند با هم هماهنگ می‌کردیم، چون این هدف خیلی تو عمق بود. ما هم به اصطلاح از لحاظ جاده‌ای عقبه مناسبی نداشتیم که بتوانیم از آنجا به خوبی و سادگی پشتیبانی بشویم. اصلاً این منطقه همه‌اش رمل بود و مردم عشایر که از تو تنگه رقابیه می‌آمدند، یک جاده داشتند که به شیخ شجاع منتهی می‌شد، بعد خود را می‌رسانند به سه‌راه عبدالخان. یک مسیری بود که جاده داشت، اما جاده‌اش شوسه بود. به هر جهت یک



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی



گام به گام عنایت خدا و برکت الهی را داشتیم. همان ابتدای کار آیت‌الله احسان‌بخش\*\* به اتفاق یک تعدادی از مردم رشت، امکانات زیادی آوردند و به ما کمک کردند. ضمن اینکه آیت‌الله طاهری اصفهانی و آقای حسینی رامشه‌ای، آقای علوی و یک تعدادی از علمای دیگر اصفهانی برایمان از اصفهان هم امکانات آوردند و اینجا به ما کمک کردند. یعنی از نماینده‌های حضرت امام یکی آیت‌الله احسان‌بخش بود، یکی آیت‌الله طاهری بود و یکی هم مجموعه‌ای از دادگاه ویژه و دادگاه انقلاب اصفهان بودند علمای مثل آقای حسینی رامشه‌ای که اینها آمدند تو این عملیات، برایمان امکانات و وسایل آوردند و الحمدلله توانستیم عملیات را آبرومندانه با موفقیت انجام بدهیم. مثلاً آیت‌الله احسان‌بخش اولین امام‌جمعه‌ای بود که خودش با کاروان برای ما حدود ۳۰، ۴۰ دستگاه امکانات و وسایل آورد و اصلاً از نظر امکانات ما تقریباً شارژ شدیم و مشکلاتمان حل شد.

#### شناسایی، سازماندهی و طرح مانور

**امیر رزاق زاده:** پس از تعیین مأموریت و تحویل خط، وضعیت شناسایی، سازماندهی و طرح مانور تیپ ۲۵ کربلا چگونه انجام شد و سامان یافت؟  
**مرتضی قربانی:** حدود بیست روز مانده به عملیات، استقرار پیدا کردیم و تازه شروع کردیم به شناسایی، منتها یک حسن خوبی که کار داشت این بود که چند نفر از نیروهای قدیمی و راه‌بلد سپاه دزفول که قبلاً تو منطقه بودند و نسبت به چنانچه، سیبور و تنگه برقازه شناخت داشتند و این منطقه را کامل می‌شناختند، اینها را به ما مأمور کردند که یکی فردی به نام شاه‌حسینی بود که اصلاً خودش دزفولی بود که ایشان فرمانده واحد اطلاعات تیپ ما شد. ما شاه‌حسینی را مستقرش کردیم و نیروهای اطلاعاتی که داشتیم همه را در اختیار ایشان گذاشتیم و ایشان هم یکی دو تا نیرو هم خودش داشت؛

\*\* آیت‌الله حاج شیخ صادق احسان‌بخش (۱۳۸۰ - ۱۳۰۹) نماینده امام ولی فقیه در استان گیلان و امام‌جمعه رشت.

این ارتفاعات و تنگه‌ها باید روی زمین و زیر آسمان می‌خوانیدند که تو اینجا باز هم حکایت ضرب‌المثل روز از نو و روزی از نو برای ما تکرار شد، چون دیگر باید با همه مشکلات ۱۵ روز آماده می‌شدیم.

به هر جهت، ما هم برای یگان خود در شرق رودخانه کرخه بنه‌ای تدارکاتی برای تأمین نیازهای واحدها و گردان‌ها راه انداختیم. ارتش هم اینجا روی رودخانه پل پی.ام.پی زده بود و ما هم نیرو و امکانات و همه چیز خودمان را آوردیم اینجا. یک آشپزخانه هم یادم هست فعال کردیم. نمی‌دانم آشپزخانه را قرارگاه فعال کرد یا ما فعال کردیم و تو این عملیات بالغ بر ۱۹ گردان به ما نیرو واگذار شد. من الآن فکر می‌کنم خدایا ۱۹ گردان تو بیابون چه طور تدارک می‌شدند. آب، نان، حمام، بهداشت، درمان نیروها را چه کسی پشتیبانی می‌کرد؟ با چه امکاناتی می‌رساند؟ ما چه داشتیم؟ والله من در تأمین این مسائل درماندم، یعنی شوخی نیست. اینجا نمی‌خواهم شوخی و اغراق بکنم که بابا، حتی وقتی آدم یک شب یک مهمان می‌خواهد بیاورد، برای پنج تا مهمان مثلاً خواهر و برادر یا رفیقش هم که باشند، همه را (زن و بچه را) بسیج می‌کند. گردان‌های ما آگه که بخوایم دقیق حساب بکنیم، یعنی کل گردان رزمی منهای همه بخش‌های پشتیبانی را بخوایم حساب بکنم ۴۰۰ نفر بودند.\* این ۴۰۰ نفر هم آبرو دارند، هم ایمان دارند، هم خدا را دارند، هم پیغمبر را. تغذیه‌شان هست، طاعتشان هست، وضویشان هست، نمازشان هست. بله مسائل بهداشتی‌شان هست، غذایشان، آب و خوراک هست. حتی اگر بخوایم برای همه آب خوردن هم ببریم و برسانیم؛ آن هم جایی که اصلاً تانکرهای ما نمی‌توانستند بروند؛ اصلاً با تراکتور هم نمی‌شد آب را ببری [بسیار مشکل است]. الحمدلله رب العالمین، ما

\* زاوی: تعداد نفرات گردان‌های ارتش معمولاً به دلیل وجود واحدهای ستاد و پشتیبانی گوناگون در درون خود گردان معمولاً بیشتر از سپاه بود. اما تعداد نفرات گردان‌های سپاه صرفاً رزمی بودند و همیشه واحدهای ستاد و پشتیبانی، مجزا از گردان بودند. چنانچه گردان‌های ارتش هم مثل سپاه عمل می‌کردند نفراتشان از نظر کمی برابر بودند.



هم هست، چون که اینا آمدند به سمت جلو، این کار به نفع ما شد. در واقع، عراقی‌ها هم معابر را باز کردند هم اسیر دادند! بعد ما توپخانه‌شان را قشنگ شناسایی کردیم. جاهای شلیک‌های دشمن قشنگ برای ما درآمد، ثبت‌های ما هم مؤثر بود.

این شناسایی‌ها را تقریباً ده پانزده روز به عملیات مانده انجام دادیم، چون ما هم باید دقت می‌کردیم که هم شناسایی اینجا لو نرود، هم اطلاعات دقیق از دشمن را می‌خواستیم برای شب عملیات و این چیزی نبود که زودتر به درد ما بخورد. ما فقط آخرین تغییرات و تقویت‌هایی که دشمن در منطقه می‌کرد برای تانک، توپ و توپ‌خانه‌اش را می‌خواستیم؛ لذا ما روزهای آخر، نیروهای خودمان را هم؛ یعنی شاه‌حسینی و کمیلی را با این محلی‌ها، چند مرحله فرستادیم رفتند پشت سر عراقی‌ها.

من از راهکار تک عراقی‌ها استفاده کردم. والله تو این دشت شناسایی و معبرزدن در میادین مین منطقه عملیاتی تو این فاصله غیرممکن بود. درغیراین‌صورت، برای اینکه ما بتوانیم موفق باشیم، باید تلفاتی زیادی می‌دادیم. حُب فرمانده گردان‌های تیمان مثل عسگری، اسودی و صادق‌لی و... را تا می‌شد و امکان داشت فرستادیم رفتند شناسایی و برگشتند. الحمدلله رب العالمین گردان‌هایی که داشتیم، ۲ گردان ما که از شیراز آمده بود (۳ روز قبل عملیات آمده بودند که توجیه شدند، اما چند روز بعد آنها را از ما گرفتند)، ۳ گردان اصفهان را داشتیم، ۳ گردان شمال را داشتیم، ۲ گردان تهران بود که فرمانده آنها علی موحد و کاظم رستگار بودند که اینها را گذاشتم تو خیز دوم، قرار شد که گام اول را با گردان‌های شمال به فرماندهی عسگری و اسودی و یک گردان از بچه‌های چمران تو تنگه برقازه عمل کنیم و یک گردانش را احتیاط نگه داریم. فرمانده آنها هم ماهینی، علی یعقوبی، محمد جعفرنیا و سید چریک بود و بعد اینها را گذاشتم تو تنگه برقازه. یک گردان از اصفهان را گذاشتم سمت رقابیه. این شد ۴ گردان عمل‌کننده شب

شناسایی‌های همه اینجا و محورها انجام گرفت. دیگر از همان ۱۵ روز قبل عملیات، یعنی از پانزدهم اسفند که ما آمدیم، من بلافاصله کار جمع‌آوری اطلاعات را شروع کردم. دیده‌بان‌ها مان شروع کردند به کار شناسایی. آمادگی‌های لازم جهت انجام عملیات را فراهم کردیم. چون شناسایی وقتی انجام بشود باید انجام کارها را در اختیار واحد عمل‌کننده بگذارند. این کار هم الحمدلله انجام گرفت و تو این قضیه یکی از عنایت خدا، این بود که دشمن به ما حمله کرد. حمله دشمن هم آنجا به آن بخشی شد که با زور به ما ابلاغ کردند و گفتند بروید اونجا. ما حُب نگران بودیم، ولی اطاعت کردیم. اصلاً ما هم اعتراض نکردیم. اصلاً یاد نمی‌آید یک کلمه هم اعتراض کرده باشیم بگوییم که مثلاً آقا من همین‌جا آماده هستم و جابه‌جا نمی‌شوم، یگان دیگری را ببرید. ولی خدا اینجا تلافی کرد؛ دشمن را گفت برو حمله کن. قوای عراقی هم حمله کردند و من از همه نیروها و عوامل یگان خودم برای مقابله با حمله پیشگیرانه دشمن استفاده کردم.

ما تو این قضایا با دیده‌بانی و با تردد خودروهایی که از دشمن می‌دیدیم، نقاط مهم در خط مقدم و عقبه را ثبت کردیم، اخبار و گزارش‌ها را به بچه‌های اطلاعاتمان دادیم و ردگیری کردیم. اصلاً برای انجام بهتر کار تو عملیات، حتی اسیر گرفتیم. اسیرها هم از نظر اطلاعاتی به ما کمک کردند و اطلاعات خوبی به ما دادند که وضعیت از چه قرار هست. یعنی تو این حمله عراقی‌ها معابرمان که یک بخش از آن میدان مین‌های وسیعی داشت، باز شد. خود اسرای عراقی اطلاعات خوب و مؤثر و گرای کار را به ما دادند. با دسترسی به این اطلاعات، ما هم استعداد دشمن را خوب فهمیدیم و با چشمی باز به سمت دشمن رفتیم. یعنی نیروهای دشمن ناخودآگاه هم به نفع ما عمل کردند و راه عملیاتی ما را پاک‌سازی کردند، هم تلفات دادند! اصلاً این حرکت دشمن به نفع ما شد. اصلاً خود خداوند فرموده که ما دشمنان را از احق‌ها آفریده‌ایم. واقعاً همین‌طوری

با استتار بلند می‌شدند آن منطقه را شناسایی می‌کردند که این ارتفاعات بلند بود. دشمن اینجا حضور و تردد فعال داشت. تو یک جایی باید مخفی می‌شدند که خُب الحمدلله این کار را توانستند بکنند و شناسایی خیلی خوبی انجام دادیم.

وقتی ما شناسایی هامان را انجام دادیم و توپخانه دشمن را شناسایی کردیم و جلو این ارتفاعات رقابیه و تنگه برقازه، دشمن آمده بود غیر از این نیروهای که در خط اول داشت دسته‌هایی را هم به صورت کمین ایجاد کرده بود که پیش روی آنها چند رشته سیم خاردار و چند ردیف میدان مین درست کرده بود. حتی تو تنگه، یعنی جلو ارتفاعات رقابیه و برقازه سازمان رزمی و مهندسی خودش را مستقر کرده بود و خاکریز احداث کرده بود.

زمین پایین تنگه، رمل، اما در بالا صخره‌ای بود. هرچه می‌رفت به سمت ارتفاعات صخره‌ای می‌شد. آنجا تو تنگه برقازه نیروهای نظامی عراقی دیگر یک استحکامات کامل و قوی و یک سری سیم خاردار و میدون مین قوی ایجاد کرده بودند.

البته قبلاً هم که خود بچه‌های بومی که تو این منطقه بودند، رفته بودند شناسایی و دو، سه بار این مناطق را شناسایی کرده بودند، اما بادقت و خیلی دقیق نبود.

یادم هست که یک روزی از اهواز به منطقه برمی‌گشتیم. از پل که عبور کردیم و آمدیم سمت روستای محل استقرار، یعنی بین شیخ شجاع و رودخانه و عقبه یگان ما بود که دیدم حدود پانصد ششصدتا گوسفند در منطقه ولو و پراکنده بودند. بعد دیدیم با این گله گوسفند یک چوپان هم هست که از سمت رقابیه از بالا آمده پایین. ما به اینها مشکوک شدیم. این چوپان هم ریش گذاشته بود تا کسی به آن شک نکند و همه بگویند مثلاً این آدم، حزب‌اللهی هست تا ما را فریب بدهد. راوی یگان ما صفر حسین پور\* هم تو ماشین

\* راوی تیپ ۲۵ کربلا در عملیات فتح‌المبین صفر حسین پور و محسن محمدی معین بودند که این مطالب را در دفاترشان ثبت کرده‌اند.

اول که همه را فرستادم تو منطقه. [آنها] قبلاً به‌طور کامل شناسایی‌هایی خود را برای عملیات یا عبور یا شناخت از دشمن و منطقه انجام داده بودند. به هر جهت، آنها اینجا را شناسایی کردند برای اهدافی که ما تو طراحی مان پیش‌بینی کرده بودیم که یکی از آنها تصرف و انهدام توپخانه دشمن به‌طور هم‌زمان با محورها و قرارگاه‌های دیگر بود. استعداد توپخانه دشمن در منطقه روبه‌روی ما یک گردان توپ دوربرد ۱۳۰ میلی‌متری بود. دشمن اینجا را با همین قبضه‌ها، به‌طور کامل زیر آتش خودش داشت. البته، از توپخانه شوش هم اینجا را می‌زد.

قبضه‌های توپخانه‌ها پشت ارتفاعات بودند که تدارکش هم از سوی تنگه برقازه انجام می‌شد. ارتش عراق شهر دزفول را هم از اینجا می‌زد، ولی با آتش این توپخانه که پشت سر نیروهای عراق بود. دشمن شوش و جاده موجود و خط حد خود ما را هم می‌زد. پس ما تو شناسایی‌هایمان چندتا هدف داشتیم: یکی تنگه برقازه بود که اصلاً نمی‌شد برای شناسایی آنجا روی سر ارتفاع رقابیه رفت؛ یکی هم سندال بود که نیروهای واحد اطلاعات عملیات را فرستادیم

پشت تپه سندال و به بچه‌ها گفتیم شب به آنجا بروید، روز هم همان‌جا بمانید، بعد بیایید. بچه‌های ما یک ۴۸ ساعت آنجا ماندند. خُب، به هر جهت، استتار می‌کردند نیروهای اطلاعات و عملیات با گونی، چمن و با علوفه، خود را می‌پوشاندند و بعد می‌رفتند شناسایی. نیروهای شناسایی توانستند اطلاعات ریز اینجا را درآورند و برگردند. شب هم که می‌شد آنجا می‌ماندند، دیگر روز

مرتضی قربانی: حمله عراقی‌ها در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ به‌منظور این بود که ما را به‌نحوی درگیر کنند و نیروهای ما را معطل و منهدم کنند و نگذارند ما در عملیات اساسی بعدی به یک پیروزی بزرگ دیگر دست پیدا بکنیم. لذا آمدند بررسی کردند و بهترین جایی را که برای این کار انتخاب کرده بودند، حمله به تنگه چزابه بود.

نداشت. در واقع گردان منهای زرهی بود، چون قبلاً عملیات کرده بودند و یک تعدادی از دستگاه‌های تانک آنها منهدم شده بود. البته، اینها، یعنی گردان زرهی و واحدهای مهندسی را شب که نمی‌شد وارد عمل کنیم، اما بعد از وجود آنها استفاده کردیم. اما در این وضعیت نقطهٔ اتکای اصلی ما به نیروها و گردان‌های پیاده بود. به هر جهت، من تو مرحلهٔ اول ۹ گردان پیاده داشتیم که نام فرمانده گردان‌های پیاده ما که تو این عملیات بودند از این قرار است: اصغری، عسگری، گودرزی،

کاظم رستگار، علی موحد دانش، فرج‌الله مرادی، توانا، صادق‌لی، محمد جعفرنیا، سیدچریک قادری که استوار جعفرزاده هم با ایشان همکاری می‌کرد.

در ستاد فرماندهی هم اصغر باباصفیری، ابوعمار، رسول یاحی، داود کریمی و رضا اویسی بودند که در مجموعه کار، این آقایان هم آمده بودند که من برای همه هم کار تعریف کرده بودم؛ مثلاً آقای داود کریمی را گذاشته بودم بالای سر نیروها تا با سخنرانی و صحبت، آنها را خوب توجیه

و به امور معنوی و روحی نیروها و مسائل فرمانده گردان‌ها رسیدگی کند و با آنها جلسه بگذارد و تجهیز و آماده کند و کلاً گردان‌ها را چک کند. صمد شفیعی را من اینجا گذاشته بودم جهت توجیه گردان‌ها؛ یعنی هر روز از شیخ شجاع تو شیارها من نیرو را می‌بردم تو خط مقدم به چه منظوری؟ به منظور بدن‌سازی، آموزش، تمرین و راه‌پیمایی. می‌خواستم نیروها را عادت بدهم برای شب عملیات که دیگر تا می‌آید برسد به هدف خسته نشود. چرا؟ چون فاصله خط ما تا تنگه برقازه حدود ۱۲ کیلومتر بود، تا تنگه دوسلک که ۱۰ کیلومتر بود و جمعاً

بود. من هم خودم راننده و مسلح بودم. بعد به بچه‌ها گفتم: من به چوپان این گله گوسفندها مشکوک هستم. شما بروید هم گوسفندهاش را چک کنید هم ببینید گلهٔ گوسفند این چوپان از کجا آمده و کارش تو منطقه چی هست؟ چون ما چندبار دیدیم گلولهٔ توپ توی عقبهٔ یگان‌مان می‌خورد؛ تو نقاطی که ما مستقر هستیم بچه‌های اطلاعاتمان هم رفتند سراغشان. خلاصه چوپان را مدتی زیر نظر داشتند که مدتی بعد فهمیدند این آدم جاسوس است که به بی‌سیم و وسایل جاسوسی مجهز هست\* و برای دشمن جاسوسی می‌کند. بعد که فهمیدیم این چوپان جاسوس دشمن است، او را گرفتیم، دستگیر کردیم و به واحد حفاظت تحویلش دادیم. بعد فهمیدیم اطلاعات همین چوپان برای توپخانه عراق باعث شده بود تا مواضع نیروها و عقبه یگان ما زیر آتش دشمن برود و به تیپ ۲۵ کربلا تلفات وارد کند.

مسئول اطلاعات ما اینجا با نیروهایش بالغ بر هفت هشت مورد شناسایی رفتند که در دو سه موردش فرمانده گردان‌ها را بردند و حتی شب قبل از عملیات، من عسگری را با صادق‌لی - فرمانده گردانی که از اینجا قرار بود شب عملیات بروند و با هم الحاق بکنند - فرستادم رفتند پشت سر عراقی‌ها و منطقه را شناسایی کردند.

ما تو مرحله اول یک گردان لودر و بولدوزر از جهاد داشتیم که مسئولانش برادر ساجدی و ورشابی از بچه‌های مشهد بودند. از جهاد نجف‌آباد هم باز یک استعدادی داشتیم. منجمی که قبلاً رانندهٔ بولدوزر و از نیروهای جهاد نجف‌آباد بود، آمد پیش خودمون، دیگر مسئول مهندسی تیپ ما شد. دو گردان مکانیزه و تانک‌های عراقی و چیفتن داشتیم که هم نفربر پی.ام. پی. و هم ام. ۱۱۳ داشتیم. پس این شد ۲ گردان. یک گردان هم که از لشکر ۹۲ به ما مأمور شد، گردان مستقل تانک بود که به ما مأمور بود، منتها ۸ تا ۱۰ تانک بیشتر

\* راوی: این چوپان به زنگی که کرده بود، به بی‌سیم بلند داشت که در حدود ۵۰، ۶۰ کیلومتر برد داشت که همه را زیر شکم گوسفند بسته بود.

### مرتضی قربانی:

تلاش دشمن در عملیات  
جوابه که تقریباً در عمق  
هشت، نه کیلومتر در عرض  
دو کیلومتر بود به منظور:  
اول انهدام نیرو؛ دوم توقف  
حرکات ایران و سوم، تاخیر  
در عملیات بعدی ما بود.





**ترکیب و استعداد تیپ ۲۵ کربلا**

**امیر رزاق زاده:** اگرچه تیپ ۲۵ کربلا جدیدالتأسیس نبود، اما خواهش می‌کنم وضعیت و ترکیب واحدها و نیروهای یگان و قرارگاه فتح را بیان کنید.

**مرتضی قربانی:** در تیم ستادی تیپ که تو اهواز مستقر بودند و دائماً بین منطقه اهواز و شیخ شجاع رفت و آمد داشت، افراد باتجربه و خبره‌ای بودند که با قرارگاه ارتباط خوبی داشتند. اینها بچه‌های خوبی مثل محمود حمزه، حسن منتظری و حسن شفیع‌زاده بودند. حسن شفیع‌زاده رئیس ستاد ما هم بود. این سه تا نیروهای بسیار قوی و مسلط بر امور بودند که تو ستاد تیپ بودند که از عقبه با قرارگاه برای تأمین امکانات، نیرو، پول، وسایل و تجهیزات لازم وارد عمل می‌شدند. خود من داود کریمی، فرمانده سپاه منطقه ۱۰ سپاه\* را تو تیپ گذاشته بودم تا ضمن برنامه‌ریزی لازم، نیروها را

\* تشکیلات سپاه از سال ۱۳۶۰ به مدت چند سال در سطح کشور به ۱۰ منطقه تقسیم شده بود که سپاه منطقه ۱۰، استان تهران و بخش‌های تابعه و برخی استان‌های همجوار را نیز در بر گرفت و یکی از مهم‌ترین مناطق سپاه پاسداران در زمینه تأمین امنیت مراکز مهم کشوری و پایتخت و تأمین نیروهای لازم برای جبهه‌ها و جنگ و عقبه‌ها به حساب می‌آمد.

سازماندهی، توجیه، آماده‌سازی و تجهیز بکند و برای بچه‌ها سخنرانی بکند. ضمن اینکه کمک‌های مردمی که از استان‌ها می‌آمد اینجا سازماندهی می‌کرد. تو واحد پرسنل هم افرادی به نام هدایان و جعفر مرادی بودند که هر دو تا در این عملیات ترکش خوردند و زخمی شدند. تو واحد تدارکاتمان حسین دقایان، رسول حمزه، اکبرزاده، حاج آقا صدر، رجب‌علی سلیمانی و مصطفی بانکی بودند. در واحد آموزش و تخریب تیپ هم محمد حق‌طلب، رحمتی، رسول فراچی و محمد هنردوست مشغول کار بودند. نیروهای تخریب را هم به واحد اطلاعات عملیات مأمور کردیم. در واحد ادوات هم حسن مقدم با کمک حسن شفیع‌زاده، اصغر کاظمی، محمد آقایی، رضا زنگنه، محمدرضا عرب و حسن صافی خدمت می‌کردند. تو واحد آموزش زرهی مان هم محمدباقر قادری، استوار جعفرزاده و موحدی از بچه‌های نجف آباد پادگان شهید بهشتی بودند که پادگان عقبه را برای جذب، اعزام نیرو و تجهیز وسایل و امکاناتی که از شهرستان‌ها می‌آمدند آماده می‌کردند. مسئولیت کارهای عقبه و پادگان به‌عهده مرتضی تاج، پروازیان، حسن صفاتی و شمخانی بود که کلاً نیروها را آماده می‌کردند. تو واحد آموزش خمپاره، سلاح و تیراندازی



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی



گرفت و از اطلاعات آن اسرا ما توانستیم بهره ببریم و هماهنگی‌هایی شد تا مشکلاتی که بچه‌های اطلاعات عملیات تو تپه علی گره‌زد، تو منطقه مورموری، دال پری و جسر نادری برای شناسایی داشتند را حل بکنند. آنها روز ۲۹ اسفند ۱۳۶۰ دوباره یک پاتک دیگر کردند.

پس ببینید تو این وضعیت که ما در آستانه حمله به خطوط عراقی‌ها بودیم، تو شب و روز بیست‌ونهم، دشمن به ما حمله کرد که تو محدوده قرارگاه فتح، دشمن به تیپ‌های ۸ نجف، ۵۵ هوآبرد و ۲۵ کربلا به استعداد چند تیپ پیاده و زرهی حمله کرد. پس در مجموعه کار، بیست‌ونهم دشمن به ما حمله کرده، یعنی امشب که بیست‌ونهم هست، به ما حمله کرد. نیروهای دشمن به ما حمله کردند که ببینند از ما اسیر بگیرند که ما اصلاً این کار را پیش‌بینی نمی‌کردیم و حواسمان به این کار دشمن نبود و چون ما نیروی آنچنانی در خط نداشتیم، نیرو فقط در حد تخریب و شناسایی مستقر کرده بودیم و چون فاصله ما با دشمن زیاد بود فکر نمی‌کردیم اصلاً دشمن حمله بکند. شب بعدش هم ما حمله کردیم که ۴ دسته از من، یعنی تیپ ۲۵ کربلا و ۴ دسته حاج‌احمد کاظمی از تیپ ۸ نجف - دسته‌ها هم در حد پنجاه شصت نفر بودند - لذا شب و روز بیست‌ونهم که دشمن به ما حمله کرد، شب بعدش ما به مواضع عراقی‌ها پاتک کردیم، یعنی شب و روز اول، آن حمله کرد که تلفاتی هم تو منطقه ما داد که شامل تعداد زیادی کشته و زخمی و چندتا هم اسیر بود و کلاً تو این هجوم تانک‌ها و نفربرهایش یا منهدم شد یا آسیب دید و بعدش هم دشمن رفت عقب. چون تانک‌هایش را دیگر ما قشنگ می‌دیدیم که همه آمده بودند تو دشت باز و در دید ما؛ یعنی از خط مقدم خودشان هم جلوتر آمده بود و تو فاصله دو کیلومتری ما استقرار پیدا کرده بود. شب بعد ما تصمیم گرفتیم به دشمن حمله کنیم. گودرزی و پاشازاده\* که اهل خراسان بودند را من گذاشتم فرمانده این عملیات و اینها رفتند یک تعدادی تانک و نفربرهای

\* این دو بزرگوار مدتی بعد شهید شدند.

ارتش، ۸ نجف و ۲۵ کربلا سپاه حضور داشتند، تک کرد و دقیقاً به کدام منطقه حمله کرد؟  
**مرتضی قربانی:** همان‌طور که می‌دانید ۲۹ اسفند دیگر درگیری ما با دشمن شروع شد، یعنی آنها از حضور نیروهای جدید سپاه مطلع شده و حمله کرده بودند، ولی دشمن اطلاعات ریز از ما نداشت که بخواهد مقابل حمله ما خوب پدافند کند و تک ما را خشتی کند.

ببینید اینکه دارم می‌گویم، من خط حد خودمان را دارم بیان می‌کنم، ولی دشمن تو خط حد تیپ ۸ نجف و تیپ ۵۵ هوآبرد هم حمله کرد که عراقی‌ها از تنگه رقابیه تا سنندال به استعداد چند یگان آماده و قبراغ به نیروهای ایرانی حمله کردن. اینها مأمور نبودند که ببینند منطقه‌ای را تصرف کنند، اینها چون تکاور بودند صرفاً آمده بودند برای گرفتن اسیر و به دست آوردن اطلاعات. بعد که ما از عراقی‌ها اسیر گرفتیم، اینها گفتند ما آمده بودیم از بین نیروهای شما چندتا اسیر بگیریم. خُب اینجا جناح سمت چپ ما تیپ‌های ۸ نجف و ۵۵ هوآبرد و جناح راست ما هم بود که یک رودخانه‌ای از داخل شیبار می‌آمد تو لخیضر و می‌رفت پایین و فاصله بین ما را ایجاد می‌کرد.

حالا من عرض می‌کنم خدمت شما از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۰، عملیات ما سه مرحله داشت؛ یعنی ۲۹ اسفند دشمن به ما پاتک کرد. عملیات مرحله اول ما در واقع سه مرحله بود: مرحله اولش این بود که جواب دو تک عراق را تبدیل به یک پاتک کردیم و در مرحله آخر خودمان با حمله به آنها وارد عمل شدیم.

شب ۲۹ اسفند ۱۳۶۰ عراقی‌ها با استعداد چند یگان زرهی و تکاور آمدند زدند به خط ما و به ما حمله کردند. شب من خودم هم تو پایین خط اول و سنگرم بودم که عراقی‌ها حمله کردند و مجموعاً یک زدو خورد سنگینی اینجا رخ داد و دیگر بچه‌ها بیشتر این تکاورهای مهاجم عراقی را کشتند و دیگر هرکسی آمده بود اینجا تو منطقه کشته شد. بچه‌ها سه چهارتا هم از آنها اسیر گرفتند و دشمن اینجا تو یک وضعیت بسیار بدی قرار

که حمله ما از کجا و چطوری و با چه استعدادی هست. لذا دشمن به خط تیپ ۸ نجف و تیپ ۵۵ هوابرد و تیپ ۲۵ کربلا برای گرفتن اسیر حمله کرد که موفق هم نشد و تعداد زیادی - یک ۴۰۰ تایی - از عراقی ها کشته شد تو کل این منطقه. ۲۰، ۳۰ نفر اسیر شدند والحمدلله رب العالمین نیروهای دشمن شکست خوردند و فردا شبش هم که ما تک کردیم، کلاً دیگر دشمن در یک عقب نشینی تانک و امکانات را برد. چون فاصله حمله عراقی ها به مواضع ما نزدیک زمان عملیات بود، خود این موضوع باعث شد که دشمن فرصت از بین بردن راهکارهایی که ایجاد کرده را نداشته باشد. وقتی که آمده بود، موانع را برداشته بود و یگان های زرهی، تجهیزات زرهی و مکانیزه و نفرات را عبور داده بود و در حدود یک لشکر، یعنی دو یگان زرهی و یک تیپ پیاده را وارد عمل کرده بود و یک لشکر هم برای احتیاط تا نزدیکی ما آورده بود. لذا این موانع عمده ای را که ما می خواستیم از آنها توی معابر اصلی عبور کنیم و برویم روی سر دشمن، خودش آنها را باز کرد. این هم یکی از عنایات های خدا بود که حالا به هر طور، این قضیه اتفاق افتاد. الحمدلله ما هم تلاش خودمان را کردیم.

یعنی دشمن از عملیات طریق القدس تجربه کسب کرده بودند و آمده بودند در رمل ها و عقبه شان موانع ایجاد کرده بودند که مانع حرکت ما بشوند که ما به سادگی نتوانیم به عقبه شان برسیم و آنها را دور بزیم و محاصره شان کنیم.

#### شرح مراحل گوناگون نبرد (تیپ ۵۲ کربلا)

امیر رزاق زاده: پس از آماده سازی یگان که در آستانه نبرد قرار گرفتند، لطفاً مراحل گوناگون عملیات را شرح دهید. ضمناً بفرمایید موضوع انهدام سنگر فرماندهی تیپ ۲۵ کربلا در آستانه نبرد، در کار هدایت عملیات وقفه ایجاد نکرد و عکس العمل شما در قبال این اتفاق چه بود؟

مرتضی قربانی: اتفاق مهمی که یکی دو روز قبل از

دشمن را زدند و منهدم کردند و یکی دو سه نفر هم اسیر گرفتند. بعد که اسیرها را گرفتند و آمدند مجموعه کار این شد که ما به سمت جلو پیشروی کردیم. پس من اول سناریو را بگویم بعد برویم تو توضیحات جزئیات شرح عملیات. بیست و نهم به ما حمله شده، شب بعدش ما در مرحله اول پاتک کردیم به دشمن برای اینکه از دشمن اسیر بگیریم. استعداد دشمن هنگام حمله روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰ به ما سه تا تیپ بود: یک تیپ پیاده تکاور بودند که همه از نیروهای ورزیده کارآموده با این لباس پلنگی ها با آستین های بالازده و نیروهای قیابک که از هیکل، قیافه و کشته ها و اسیرها کاملاً مشخص بود. دو تا هم تیپ زرهی بود، چون عراقی ها از آنجا که دشمن رها شده بود تا نقطه درگیری حدود ده کیلومتری نفرات پیاده شان را با تانک و نفربر تا زیر پای ما آورده و منتقل کرده بودند و این پیاده ها قصد داشتند که بیایند ضمن اینکه اسیر و اطلاعات از ما بگیرند، بتوانند خطوط ما را تصرف کنند و امکانات و تجهیزات یگان های آماده عملیات ما را هم منهدم کنند و کلاً برنامه ما را به هم بریزند.

درواقع عراقی ها به منظور اینکه از ما اطلاعات بگیرند، آمده بودند. چون جاسوس های عراقی گزارش داده بودند که حضور و تردد نیروها و یگان های ایرانی اضافه شده، پل هم روی رودخانه کرخه احداث کرده اند، جلو عبدالخان هم تردد ماشین ها خیلی زیاد شده است. به همین دلایل، عراقی ها خُب دلوایس این بودند که ما می خواهیم یک حمله وسیعی بکنیم، ولی نمی دانستند

مرتضی قربانی: براساس آماري که خود عراقی ها اعلام کردند، [در منطقه تنگه چزابه] بالغ بر ۱/۵ میلیون گلوله توپ و خمپاره شلیک کردند و ۳۰ تا ۳۵ گردان هم از نیروهای سپاه اینجا هزینه شد؛ یعنی عملاً مهمات ما، یعنی گلوله توپخانه و سلاح را که قرار بود در عملیات بعدی استفاده کنیم، در چزابه مصرف شد، ضمن اینکه نیروی ما هم تحلیل رفت.



مرتضی قربانی: خدا گفت من تا اینجا این گلوله را هدایت کردم روی الوار بخورد، اما داخل سنگر نیاید. این رمل‌ها را هم آوردم تا دم دهان شما. بسم الله. شما آزمایش خود را پس بدهید ببینم عرضه‌اش را دارید و ما واقعاً آنجا توکل و توسل پیدا کردیم آنجا روی همان رمل‌ها، با همان بی‌سیم‌ها که از لای خاک درآمدند، بچه‌ها همون طوری نشستند، من هم گفتم بنشینید دعای فرج را بخونید. دعای فرج، الهی عظم البلاء را خونیدیم

و آنجا بعد از آن به قرارگاه پیام دادم گفتم: پنجاه درصد آمادگی برای عملیات هست که به دنبال آن غلامعلی رشید که اون موقع یکی از مسئولان قرارگاه فتح بود، نیم‌ساعت بعدش آمد پیش ما. خود ایشان سنگر فرماندهی را که دید اصلاً خودش هم تعجب کرد. من دیگر همه افراد پیرامونی ام راه، حتی راویان تیپ که محسن محمدی معین و صفر حسین‌پور\*\*\* [بودند] را بسیج کردم تا هرطور شده سنگر را

مرتضی قربانی: در قرارگاه بحث فرماندهان این بود که بیشتر روی تنگه‌ها در عقبه مواضع دشمن متمرکز شویم. گلوگاه‌های مهم این منطقه، درواقع تنگه‌های رقابیه، برقازه، دوسلک، ابوغریب و عین خوش بود.

\*\*\* صفر حسین‌پور یکی از راویان تیپ ۲۵ کربلا درخصوص انهدام سنگر فرماندهی و تاکتیکی هدایت عملیات می‌گوید: «دیگه تو همین خرابی سنگر فرماندهی خیلی خوب من یادم هست ما به خاطر اینکه همه بچه‌ها تو خط بودند، از دوسلک بگیر تا میشداغ و همین‌جور بیا تا به اصطلاح تنگه رقابیه، بی‌سیم‌های ما همه متمرکز تو سنگر فرماندهی بود، ولی بچه‌ها همه تو منطقه بودند. ما گفتم همه اینا اگه از کار بیفته، دیگه دستان بند به هیچ‌جا نیستش. بعد دیدیم خداییش این هم یک معجزه بود؛ معجزه الهی بود که یک دونه از این خاک‌های رمل و ماسه‌های نرم تو یک دانه از این بی‌سیم‌های ما نرفت که کار را جهت ارتباط بچه‌های گردان‌ها با تیپ مختل کند. وقتی بچه‌ها گونی‌ها را دونه‌دونه آوردند و با بیل همه خاک‌ها رو از تو سنگر فرماندهی برداشتند و همه را تو کیسه ریختند و بردند بیرون، بعد ضبط‌ها و بی‌سیم‌های ارتش و سپاه همه رو از زیر خاک درآوردیم که خوشبختانه همه صحیح و سالم بود.

عملیات برای تیپ ما افتاد این بود که دشمن با گلوله توپ روی سنگر تاکتیکی فرماندهی و هدایت عملیات تیپ ۲۵ کربلا شلیک کرد. گلوله توپ هم درست خورده بود روی تراورس‌هایی که سقف سنگر بود و حدود دو سه متری هم از سنگر ارتفاع داشت و منفجر شده بود و توی سنگر دیگر پر خاک شد. چون این منطقه رملی بود، همه وسایلمان مثل بی‌سیم و امکانات ارتباطی حتی ضبط‌صوت راوی یگان ما، زیر خاک دفن شدند. من هم که دیدم اوضاع مساعد نیست، در تماس با قرارگاه فتح اعلام کردم که احتمال انجام عملیات ما به دلیل مشکلاتی که پیش آمده پنجاه، پنجاه است.

ما اینجا دیگر نمی‌خواستیم ریسک بکنیم و بگوییم ما عملیات نمی‌کنیم. حالا ما حساس شدیم و گفتم که برای عملیات پنجاه، پنجاه آماده‌ایم، ولی به هر جهت، عملیات سراسری بود و نمی‌شد مثلاً ما حالا بگوییم آقا اینجا عمل نمی‌کنیم. احمدکاظمی داشت از میشداغ پشت دشمن می‌رفت که درگیر بشود. مهدی باکری و تجلایی\* با نیروهای خود به پشت دشمن رفته بودند. هدف آنها هم میشداغ و تنگه دوسلک بود.

از این طرف، همه یگان‌های قرارگاه فتح آماده شده و رفته بودند برای عملیات، از آن طرف، یگان‌های قرارگاه نصر و قدس مثل تیپ حسین خرازی عملیات کرده بودند. دشمن فشار آورده بود و اگه ما آن شب عمل نمی‌کردیم، تانک‌هایی که جلو ما بودند\*\* به محورهای شمالی یا شرقی منطقه عملیاتی می‌رفتند و کار آن طرف را اصلاً مشکل‌دار می‌کردند و منطقه آنها را تصرف می‌کردند.

**امیر رزاق زاده:** عکس‌العمل قرارگاه درقبال این اتفاق چه بود؟

\* راوی: مهدی باکری و تجلایی و برخی نیروهای سپاه ارومیه در تیپ ۸ نجف حضور داشتند و با احمد کاظمی، فرمانده این یگان، همکاری می‌کردند.  
\*\* راوی: اگر ما به یگان‌های زرهی و پیاده عمل‌کننده در جلو قرارگاه فتح، حمله نمی‌کردیم، اهداف عملیات فتح‌المبین حاصل نمی‌شد. به هر جهت، ما مجبور بودیم بلافاصله در شب بعد وارد عمل شویم و به اونجا حمله کنیم.

نبود؟ یعنی بعد از این قضیه که حالا ما کارها را به جریان انداختیم و گردان‌ها را جلو فرستادیم. شب جمعه هم بود، به روح‌الامین هم گفتم دعای کمیل بخواند.\*

به داود کریمی هم گفتم تو هم برو سوره محمد (صل‌الله‌علی‌وآله‌وسلم) قرآن را باز کن و شروع کن بخوان. فیلمش را هم دارم. ایشان هم شروع کرد به قرآن خواندن. آقای داود کریمی هم خیلی آدم باحالی بود. قرآن باحالی را هم شروع کرد به خواندن با گریه. آره تو یک سنگر بچه‌ها داشتند دعای کمیل و توی سنگر دیگر قرآن می‌خوندند و برای خودشان می‌رفتند بیرون سنگر و با خدای خود خلوت می‌کردند. من هم به گوش بودم، پای بی‌سیم خسته و کوفته و نالان نشسته بودم. از بس دیگر خسته و گرفته بودم که درمانده شده و اصلاً تو یک حال عجیبی بودم. واقعاً هم با آن خستگی تنها با لطف خدا، آن مشکلات دفع و رفع شد و لذا من این اتفاقات را واقعاً برکات و معجزات یا امدهای غیبی خدا می‌دانستم.

من تو طول شب که می‌خواستم بروم روی ارتفاعات منطقه تا نقطه درگیری را ببینم، تو آن دل شب - که تاریک بود - دیدم ابوعمار از تو سنگر بیرون رفته و بالای یک کانال که مخصوص دیده‌بانی فرماندهان تیپ بود، نشسته و دارد همین‌طور گریه می‌کند و اشک می‌ریزد و نماز شب می‌خواند. یک سجاده سفید هم از تو جیبش درآورده بود و گذاشته بود جلویش. من تو شب مهتاب آمدم بدوم که نزدیک بود پایم را بگذارم روی ایشان، چون که همین‌جور بی حرکت تو سجده بود. یک لحظه چشمم افتاد به سجاده‌اش، دیدم از اشک چشمش خیس آب است و آنجا واقعاً یک معنویت خاصی پیش آمد که خداوند برکات، ملائکه، فرشته‌هایش را به کمک رزمنده‌ها فرستاد که با همه مشکلات نبرد آغاز شود.

\* راوی: روح‌الامین از اهالی اصفهان و پیش ما در جمع بچه‌های تیپ ۲۵ کربلا بود که از فرماندهان غرب کشور بود که همون‌جا هم شهید شد. روح‌الامین هم برای کمک پیش ما اومده بود که حین نبرد یک تیر ترکش خورده بود و مجروح شد، حتی دهنش هم پاره شده بود. همیشه دعای کمیل خیلی باحالی می‌خوند.

تخلیه کنند و وسایل و بی‌سیم‌ها را از زیر خروارها خاک درآورند. دیگر همه بریده بودند. معین و حسین‌پور هم دستشان تاول زده بود و به‌سختی راه می‌رفتند. دیگر همه بچه‌ها بسیج شدند و مردونه خاک سنگر را ریختند بیرون و کارشان را کردند. ما سرانجام قرارگاه تاکتیکی و هدایت عملیات را آماده کردیم، اما دیگر بدون سقف بود. کار خدایی بود که به هیچ‌کدوم از بی‌سیم‌ها و ضبط رادیو و امکانات زیر خاک صدمه‌ای وارد نشده بود و ما توانستیم همه آنها را عملیاتی و وارد عمل کنیم. خُب بی‌سیم‌ها را درآوریم و این کار یک‌خورده طول کشید و ما سنگر را آماده کردیم. سنگر دیگر همین‌طور الوارش سالم و شکسته‌اش مانده بود. سنگر دیگر به اصطلاح سرباز یا روباز بود. این آزمایش خدا بود. خدا خواست مرگ و شهادت را به ما نشان بدهد.

روی سنگر دیگر چیزی نریختیم و کارمان را شروع کردیم که خُب دیگر الحمدلله رب العالمین، خدا عنایت کرد، ولی هم‌زمان با همین قضیه هم یک گلوله توپ توی یکی از زاغه مهمات تیپ ما خورد و مهمات هم آتیش گرفت که اینجا هم مسیر تردد گردان‌ها و ماشین‌ها بود. اصلاً همه راه تردد ما را بست، عراقی‌ها هم از بالا منطقه را که خوب می‌دیدند، شروع کردند با توپخانه، کاتیوشا و با همه چی که داشتند به زیرآتش گرفتن مواضع ما که خُب الحمدلله، آن هم بخیر گذشت.

اصلاً شاید مثلاً آنجا تو واقعه خراب‌شدن سنگر، واقعاً ما را خدا می‌خواست امتحان کند و ما را به آن قدرت و قوت خودش پیروزمان کند، چون وقتی که سنگر ما خورد، معنویت بچه‌ها تو کار اصلاً این‌وری شد و صددرصد شد؛ یعنی از همه‌جا واقعاً بریده شد، چون در این عملیات از تو خط عراقی‌ها که نیرو رسید، دیگر ارتباط بی‌سیم من قطع شد، چون فاصله و راه آن‌قدر دور بود. به هر جهت هم منطقه رملی بود، ارتباط ما هم مختل شد، دشمن هم خُب مشکل‌آفرینی می‌کرد، ولی تو این فاصله حالا چطوری، واقعاً با چه قدرتی می‌خواستیم برویم این خط را بگیریم اگر که عنایت خدا

پیدا کرد. شب تو تاریکی، تو این رمل‌ها و درخت‌های گز اصلاً نمی‌شد حرکت بکنی. اینکه شب نیروهایش را پیدا کرد، در واقع به آنها گفتیم که تا مأموریتتان، یعنی تصرف و انهدام توپخانه را انجام نداده‌اید، هیچ کدامتان نباید عقب برگردید.

بعد از نیمه‌شب توپخانه که آتش می‌کرد، عسگری فرمانده گردان هم بچه‌هاشو پیدا کرد و ما هم گفتیم باید آتش این توپخانه را خفه کنید و اساس کار این بود دیگر و محمدرضا عسگری با صادق‌لی با چندتا از بچه‌های گرگان، که اینها خیلی شجاع بودند، رفتند سنگر اینها را خاموش کردند. فرمانده گردان بعدی، یعنی توانا به اینجا رفت و همین‌جا هم شهید شد. پس این فرمانده هم گردانش را سریع برد. توپخانه دشمن را ما همان شب، یعنی در حدود ساعت ۰۳:۰۰ بامداد تصرف و خاموش کردیم.

یک گردان زرهی هم داشتیم که فرمانده‌اش محمداقبر بود که آن را هم صبح روز اول وارد عمل کردم. شب عملیات تا صبح، خطوط اول دشمن را کامل گرفتیم. روز وقتی که ما آمدیم به هدف برسیم، هنوز با نواقصی مواجه شدیم؛ یک عارضه اینجا تو تنگه برقازه بود که دشمن از اینجا ما را با تانک شدید می‌زد. گردان اصفهان که اینجا وارد عمل شده بود را صبح آمدم وضعیت آن محور را بررسی کردم و می‌خواستیم بینم وضعیت چطور هست. دو گردان برای این منظور آماده و مهیا کردم که از بالا ارتفاعات بیابند سمت برقازه.

پس گردان عسگری همان شب اول آمد تو این تنگه برقازه، منتها زیر تنگه گیر کردند. اینها پشت آن سیم‌خاردار و موانعی که عراقی‌ها تو عمق گذاشته بود، آنجا درگیر شدند و صبح زود هم یک هلیکوپتر از عراقی‌ها را زدند و عراقی‌ها آمدند دیدند چه خبر هست! هلیکوپتر دشمن را بچه‌ها زدند، بعد هم گردان احمدرضا توانا همان صبح روز اول که برای شکستن خط برقازه آمده بود، عملیات کرد و ایشان هم شهید شد. ما از بیست‌وهشتم اسفند تا روز دوم فروردین در

رمز عملیات، یا زهراس) بود و هدف عملیاتمان تصرف ارتفاعات و آزادی بخش وسیعی از جنوب غرب کشور (دزفول)، مناطقی مثل میشداغ، رقابیه، برقازه، دوسلک، ارتفاعات تینه و ابوغریب بود؛ یعنی ما در عملیاتمان خط قرمز را کشیده بودیم که دیگر از سمت رودخانه دویرج و تقریباً بالای سر فکه عبور نکنیم. خُب این عملیات تقریباً ۰۰:۳۰ دقیقه بامداد روز یکم فروردین سال ۱۳۶۱ شروع شده بود. البته، شب قبلش و سر شب دشمن به ما حمله کرده بود.

### مرحله اول نبرد

ما شب اول عملیات، گردان‌های پیاده خود را این‌طور وارد عمل کردیم: یک گردان به فرماندهی احمدرضا توانا، گردان محمداقبر به فرماندهی اسودی، گردان شهید چمران و گردان عسگری که سمت راست گردان احمدرضا توانا بین تنگه برقازه تا تپه سندال بود و اینها بچه‌های اصفهان بودند. این شد ۵ گردان. ما ۴ گردان هم گذاشتیم برای صبح عملیات که با سرعت وارد بشوند. یک گردان زرهی هم به فرماندهی محمداقبر قادری داشتیم.

این گردان‌ها ضمن اینکه هم دنبال پشتیبان بودند، نیروی احتیاط هم بودند، چون ما هنوز چندین گردان دیگر داشتیم که اینها را توی پادگان شهید بهشتی نگه داشتیم و سازماندهی کرده بودیم. اینجا وقتی وارد عملیات شدیم، شب اول، ۵ گردان وارد کردیم. صبح عملیات هم ۲ گردان حاج علی موحد و کاظم رستگار را هم وارد عمل کردیم.

بچه‌های موج اول حمله ما به محض اینکه رسیده بودند به خط، توپخانه دشمن را منهدم کردند و این کار را گردان عسگری انجام داد، چون من خودش را زودتر فرستاده بودم تو عمق مواضع دشمن. ایشان هم خوب تو عمق مواضع دشمن رفته بود. همان فرماندهی که شب با بچه‌ها رفته بود. ایشان خودش تو منطقه، نیروهایش را گم کرد، ولی عسگری بعد گردانش را

آنها را به صورت مکانیزه کردم که چون راه دور بود، شب تا صبح هم ما هنوز دقیق نمی‌دونستیم کجا سقوط کرده، کجا سقوط نکرده، کجا مشکل داریم، کجا مشکل نداریم. پس آنها را به صورت مکانیزه ترابری کردم یا اینکه این گردان‌های پیاده مکانیزه را تبدیل به گردان‌های سوار زرهی کردم، منتها من طراحی کرده بودم و با این فکر بنا شد ارتش که تانک داشت، صبح به محض روشنایی هوا با تانک‌های سپاه به اضافه این گردان مکانیزه حرکت بکنند تا برویم تو تنگه برقازه که یک مشکلی داشتیم و سریع آن را حل کنیم.

وقتی که گردان کاظم رستگار را با علی موحد سوار نفربر کردم، خودم صبح زود با سرعت با نفربر آمدم گوشه برقازه که عراقی‌ها در اینجا صدها موشک و تیر تانک برای این گردان‌ها که می‌آمدند وارد صحنه و عمل بشود شلیک کردند، اما الحمدلله یکیش هم به هدف نخورد. بعد من بچه‌ها را اینجا آوردم پیاده کردم. سریع اینجا مواضع را تعریف کردیم و لودر و بلدوزر هم آوردیم که یک لودر ما را هم عراقی‌ها زدند. یک بولدوزر هم مال جهاد بود که منجمی راننده‌اش را که خودم بغلش بودم که دشمن با تیر تانک زد تو سینه‌اش بدنش تکه‌تکه شد و ایشان هم این‌جا شهید شد. بعد در اینجا من صبح زود، ساعت شش هفت و نیم، با کمک این نیرو و تجهیزات احداث خاکریز را شروع کردیم.

بعد از اینکه کاظم رستگار و علی موحد را به صورت مکانیزه وارد کردم، آوردم خطوط پدافندی اولیه را ترمیم کردم. صبح روز اول عملیات الحاق بین نیروهایی که روی تپه سندال عمل کردند با نیروهایی که رفتند توپخانه را زدند و گرفتند و همچنین نیز نیروهایی که جلو تنگه برقازه تا رقایبه عمل کرده بودند، انجام شد و ما ساعت ۰۷:۰۰ صبح دیگر اینجا را تثبیت کردیم.

ساعت ۳۰ دقیقه بامداد که عملیات شروع شد تا ۰۷:۰۰ صبح، ما تا این فاصله را آمدم و منطقه را آزاد و پاک‌سازی کردیم و در سندال با یگان‌های دیگر الحاق حاصل شد، ضمناً توپخانه را هم منهدم کردیم. وقتی

اینجا دو تا فرمانده گردان‌هایمان به نام‌های گودرزی و توانا که شهید شدند را عملاً از دست دادیم. بعد فرمانده گردان بچه‌های زرین‌شهر را یک نفر دیگر از همان شهر که دستش قطع بود، به عهده گرفت که ایشان هم اصفهانی بود و این گردان را هم باز دوباره تو تنگه برقازه انداختمش پشت سر گردان اصغری. صبح روز اول عملیات ما، وقتی که این بچه‌ها آمدند توپخانه را زدند و زیر تنگه برقازه مستقر شدند، عراقی‌ها پاتک را آغاز کردند. آنها شروع کردن به فشار آوردن، چون از سمت شمال هم تانک و ادوات زیادی وجود داشت و ده‌ها دستگاه تانک و نفربر تو این منطقه بود و این بچه‌ها از پشت آمده و یگان‌های دشمن را دور زده بودند که ما اینها را قشنگ می‌دیدم؛ یعنی ما که به محدوده تنگه رسیدیم و روی اینجا دیگر مسلط شدیم از روبه‌رو هم روی پشت اینجا دید کامل داشتیم و خوب مناطق اطراف را می‌دیدیم. دیگر مجموعاً صبح هم ما برای تقویت گردان‌هایی که عمل کرده بودند و استحکام خط خودی که زیر پای دشمن بودند، اقداماتی

کردیم، چون هنوز دشمن روی تنگه مسلط بود و یک تعداد از یگان‌ها و نیروهای عراقی هم روی ارتفاعات برقازه مانده بودند و درگیری بین نیروهای ما و آنها اینجا ادامه داشت. برای تقویت نیروی گردان‌های عمل‌کننده در شب اول و تثبیت مناطق آزادشده، اقداماتی را انجام دادیم. صبح روز اول، من گردان‌های کاظم رستگار و علی موحد را سوار نفربر کرده بودم، یعنی دم صبح که هنوز هوا تاریک و روشن بود، می‌خواستم آنها را با خودم ببرم تو منطقه، می‌خواستم جایی از مواضع دشمن که هنوز سقوط نکرده اینها را وارد کنم و ترابری

مرتضی قربانی: فاصله خط ما تا تنگه برقازه حدود ۱۲ کیلومتر و تا تنگه دوسلک که ۱۰ کیلومتر بود. [برای آماده‌سازی نیروها] تقریباً ۲۰ روز کار ما همین بود که نیروهای ما باید روزی ۳۰ کیلومتر این مسافت را راه‌پیمایی می‌کردند.

روشن بود، صاف بود و این تانک‌های دشمن که آمدند تو دشت، از تانک‌های خودمان اونهایی هم که بالا بودند اینجا شروع کردند به همدیگه شلیک کردن. آنها موشک و تانک و هرچی داشتند شلیک می‌کردند. اینها هم همینطور. یعنی یک جنگ رودرروی مردونه بین نیروی پیاده و تانک‌های سپاه به همراه تانک‌های ارتش با تانک‌های دشمن در گرفت. تانک‌های ارتش خودمان که چیفتن بود از این پایین به بالا درگیر بودند، منتها دید و تیر عراقی‌ها روی منطقه خیلی خوب بود.

این مرحله اولی بود که طبق طرح و مأموریتمان

برنامه‌ریزی کرده بودیم، منتها می‌خواستیم برویم توی تنگه برقازه. دشمن اینجا خیلی موانع و استحکامات داشت، ولی یک الحاق دیگر با احمد کاظمی با اینجا به وجود آمد تو همان گردوغبار و خاکریزی که زده شد.

بعد از ظهرش من آمدم قرارگاه. یک فرمانده گردان اهل اصفهان ما تو منطقه خط حد خودمان داشتیم که به او فشار آمده بود و شهید داده بود

و اینها شب عمل کرده بودند، بعد آمد و خوابید و زد تو سرش و گفت دیگر جمهوری اسلامی سقوط کرد. من هم یک چک گذاشتم زیر گوشش گفتم: پدر صلواتی کجا جمهوری اسلامی سقوط کرد؟ تازه اول کاره، برو ببینم. آقا رشید هم یقه‌اش را گرفت گفت: بلندشو برو ببینم از اینجا، تا نگفتم ببرنت دادسرای نظامی محاکمه و اعدامت کنند. من هم این فرمانده گردان را گرفتم و انداختم تو ماشین و آمدم با احمد کاظمی هماهنگ کردیم و اینجا نیروها را دوتایی با کاظمی منتقل کردیم و آمدم روی ارتفاعات. بعد هم یک گردان دیگر را من روانه کردم به سمت تنگه برقازه. به این بچه‌های

خطوط اول دشمن را گرفتیم، بخشی از ارتفاعات رقابیه آزاد شد، اما هنوز یک مقداری از تنگه برقازه دست نیروهای دشمن مانده بود که ما با اینها هم درگیر و مشغول زدوخورد شدید شدیم، طوری که دشمن با هلیکوپتر از نیروهایش حمایت و پشتیبانی می‌کرد، اما تا عصر که این وضع ادامه داشت تا حدود مغرب و اول شب بعد، با فشاری که اینجا من از طریق نیروهای گردان کاظم رستگار وارد کردم، سرانجام اینجا هم آزاد شد.

روز دوم، اینجا وقتی ما صبح شروع کردیم به احداث خاکریز، عراقی‌ها تا وقتی که صبح اول وقت تا ساعت ۷:۳۰، دید خوبی تو منطقه داشتند، خیلی تیراندازی می‌کردند، ولی نیم‌ساعت بعد یک غبار قشنگی بلند شد و اصلاً ما دیگر خودمان هم ارتفاعات را نمی‌دیدیم. یعنی دقیقاً اینجا مثل شب، تاریک شد. ما تو این فاصله‌ای که غبار شد تا ساعت ۰۲:۰۰ بعد از ظهر، دیگر همه مواضع مان را هم تثبیت کردیم و خاکریز پدافندی خودی را احداث و خط را تأمین کردیم. در این روز و مرحله، حضور گردان زرهی ارتش که تحت امر و هماهنگ با ما بود، خیلی مؤثر بود. فرمانده این گردان زرهی ۲۰۳ ارتش، سرهنگ مسعودی بود که تعداد ۲۰ تا تانک از ارتش داشت که مرد خوب و با تقوایی بود که تو طول کار و عملیات با ما هماهنگ بود و همه چیز در اختیار ما بود؛ دیگر یعنی استقرارش هم در اختیار ما بود.

یعنی وقتی به نفرات پیاده و خدمه تانک آن‌ها دستور می‌دادیم؛ این طوری اطاعت داشت. مثلاً یک تانکشان بود که اینجا تو روز روشن من رفتم و به لودر گفتم برایش یک سنگر کند، آن تانک هم رفت تو آن سنگر. بعد به راننده‌اش گفتم هر تیری از هر جا که آمد تانک‌های دشمن را که دید، مورد هدف قرار دهد و شلیک کند. تو روز روشن با شجاعت آمد ایستاد و شروع کرد. هر کدام از تانک‌های دشمن هم که صدمه می‌دید یا منهدم می‌شد، خدمه‌اش درمی‌رفتند و فرار می‌کردند. اینها تانک‌ها را که زدند خیلی مؤثر بود تا گردوغبار و طوفان آمد؛ یک طوفانی آمد مثلاً از صبح تا ساعت ۰۷:۳۰ و ۰۸:۰۰ که هوا

### مرتضی قربانی:

رمز عملیات، یا زهر (س) بود

و هدف عملیاتمان تصرف

ارتفاعات و آزادی بخش

وسعی از جنوب غرب کشور

(دزفول)، مناطقی مثل میشداغ،

رقابیه، برقازه، دوسلک،

ارتفاعات تینه و ابو غریب بود.





آب‌گرفتنی هست که با عجله آمدند و برخوردند به این باتلاق و آب‌گرفتنی و دیگر همه‌شان مانده بودند. بچه‌ها هم رفتند و با بی‌سیم گفتند آقای قربانی اینها تسلیم شده‌اند. فکر کنم بالغ بر یک تیپ یا یک لشکر بود. ۱۷۰، ۱۸۰ دستگاه تانک و نفربر و ماشین آمد اینجا متوقف شد. فکر کنم همه نیروهای حمله‌کننده مال لشکر ۱ بود. دیگر وقتی که آمدند از اینجا بروند، ما راحت بدون اینکه حتی یک دانه نیرو هم زخمی بدهیم آنها را محاصره و تخلیه کردیم و به دنبال این مسئله بیابان پر شد از نیروی اسیر عراقی. ۲۰۰۰ تا اسیر خیلی بود. مثلاً اگر شما بخواهید گردان‌های رزمی صف و بدون ستاد و پشتیبانی را ۲۵۰ تایی حساب کنی می‌شود چندتا گردان؟ حدود ۹ گردان می‌شود. خلاصه ما همه آنها را به خط کردیم. اینها قدرت و عرضه زدن یک تیر را هم نداشتند. این را خدا از آنها گرفته بود. بعد هم من بچه‌های گردان‌های عسگری و علی موحد و بچه‌هایی که اینجا بودند - یک گردان دیگر هم از این گردان‌های احتیاط که ما تو عقبه داشتیم از آن گردان‌های احتیاط بود؛ یعنی یک گردان دیگر را وارد کار کردم - همه آنها را ریختم بین این تانک‌ها. وقتی عراقی‌ها این نیرو را دیدند اونجا، همین‌طور مانده بودند و همه آنها تسلیم شدند و ما اینجا ۲۰۰۰ تا اسیر گرفتیم. همه این اسرا با سلاح و آرپی.جی. و کلت و همه وسایلی که تو تانک‌ها بودند تسلیم شدند و تانک‌ها را رها کردند. ما هم اختیار این تانک‌ها را در دست گرفتیم و استقرار پیدا کردیم. از روز چهارم تا شب پنجم و ششم، دشمن اینجا صدرصد مغلوب شد و ما دیگر اینجا تثبیت شدیم و آزادی‌سازی تنگه رقابیه هم تثبیت شد.

ضمناً در مرحله اول و دوم در سمت علی‌گروه‌زد و منطقه شاوریه و بلتا یک‌سری مشکلات در دشت عباس برای یگان‌های قرارگاه‌های قدس و نصر پیش آمده بود که یگان‌های زرهی ارتش آنجا گیر کرده بود بغل تیپ ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> که در محاصره بودند که بنابه دستور محسن رضایی، ما ۲ گردان برای

نمی‌دونستیم اینها نیروی کی هستند؟\* به هر جهت، آقا ما ناگهان دیدیم بیابان پر از تانک هست که دارند به طرف نیروهای ما می‌آیند. حالا ما اینجا مستقر بودیم و دشمن در حال حرکت به سمت پشت سر ما بود تا ما را دور بزنند و عملیات اینجا به شکست بینجامد. اصلاً اگر که عنایت خدا نبود ما اینجا شکست می‌خوردیم. یعنی شاید بیش از صدها دستگاه تانک و نفربر بود که این مقدار هم کم نبود. من خودم اینجا بودم دیدم بیابان را که از تجمع و تراکم تانک‌ها مثل هجوم مورچه‌ها یا ملخ‌ها سیاه شده است و عراقی‌ها همین جور گاز تانک‌ها را گرفته بودند و داشتند می‌آمدند. دیگر اینها آمدند اینجا توی همان منطقه آب گرفته که رسیدند، دیگر رفتند تو این باتلاق‌ها و گیر افتادند. حالا مجموعاً اینها روز چهارم هست آب و نان و غذا هم به آنها نرسیده بود، برای حل این مشکل، می‌خواستند از اینجا فرار کنند. آقا بچه‌های ما هم همین که دیدند اینها یک دفعه متوقف شدند، بعد بچه‌ها را با موتور فرستادم و گفتم بروید ببینید وضعیت چه‌طوری هست و اینها کی هستند؟ ۱۰، ۱۵ نفر از بچه‌های ما هم رفتند به سمت آنها که یک دفعه دیدم عراقی‌ها آمدند بر روی تانک‌ها و دست‌ها را بالا گرفتند. بچه‌ها هم با بی‌سیم تماس برقرار کردند و گفتن حاج آقا اینها آمدند که از این تپه‌های ابوصلیبی خات و از این منطقه رادار داشتند می‌آمدند تا از اینجا فرار کنند که تانک‌هاشان توی این آب گرفتگی‌ها که از نهر ملحه می‌آمد پشت این سندال توی گل‌ولای گیر افتاده‌اند. اینها از یگان‌های لشکر ۱ بودند و یگانی که تو سمت شوش و رادار بودند هنوز نمی‌دانستند که اینجا را ما گرفتیم؛ یعنی عقبه این منطقه را ما بسته‌ایم. روز چهارم که آمدند از اینجا فرار کنند، ما هم نمی‌دانستیم اینجا

\* راوی: چون سنگر تاکتیکی ما قبل از مرحله اول منهدم شده بود، با قرارگاه مرکزی کربلا درست‌وحسابی ارتباط نداشتیم. اصلاً ما ارتباط بی‌سیم خودمان هم با گردان‌های عمل‌کننده مشکل بود، اما با قرارگاه فتح چون نزدیک‌مان یعنی سه چهار کیلومتری‌مان بود خوب بود، ولی برای ارتباط با گردان‌هامان با مشکل مواجه بودیم، ولی ارتباط با قرارگاه مرکزی نداشتیم.



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی

که حرکت کنیم برای تنگه دوسلک که به ما برای حرکت اجازه داده نشد. خُب شب پنجم دیگر الحاق را با یگان‌های مجاورمان انجام دادیم؛ یعنی آن مشکلی که آن بالا پیش آمده بود سمت علی گره‌زرد و سمت دشت و امامزاده‌عباس و عدم الحاق سمت خودمان پیش آمده بود، حل می‌شد.\*\*

\*\*نگارنده: توجه کنید مرحله‌ی دوم عملیات در واقع می‌شود شب چهارم فروردین که بحث الحاق تیپ ۲۵ کربلا در قرارگاه کربلا و فتح مطرح می‌شود. چون الحاق حاصل نشده بود، محمدباقری می‌گوید: در رقابیه دشمن پیوسته هست و منقطع نیست. بعد محسن رضایی می‌گوید: خیلی خبرگزاری، ما یک کاری بکنیم که الحاق شود. بین آقا رحیم هم می‌گوید مشکل ما مشکل الحاق است. بله. یکی الحاق هست که می‌خواهند الحاق بشود که بعد می‌گوید که راه‌حل الحاق این است که ما مأموریت مرتضی قربانی را یک مقدار به سمت چپ بدهیم. توجه بکنید که رحیم صفوی می‌گوید: بله که اونجا بحث الحاق به‌عنوان یک راه‌حل مشکل مطرح است و این‌گونه بحث می‌شود که تیپ ۲۵ کربلا را با تیپ ۵۵ هوابرد بگذاریم تا در سمت چپ جاده عمل کنند، مرتضی قربانی را بگذاریم جلو این تیپ زرهی دشمن، یعنی تیپ ۵۱ عراق را منهدم کند و همین‌جا پدافند کند. اینجا بحث تکمیلی مرحله دوم بوده که به‌اصطلاح تیپ ۲۵ کربلا عمل می‌کند که با اقدام تیپ ۲۵ کربلا و یگان‌های دیگر، با تیپ ۸ نجف الحاق حاصل

کمک به آنها آزاد کردیم و فرستادیم عین‌خوش.\*  
دیگه از روز چهارم، یعنی شب پنجم آماده بودیم که دستور حرکت را به ما بدهند و اما ای کاش مثلاً همان روز پنجم حرکت کرده بودیم. اینجا در دوسلک هنوز دشمن حضور داشت و دائم تیراندازی و خودنمایی می‌کرد، ولی دیگه حمله‌ی روز ششم باعث عقب‌نشینی دشمن شد.  
بین، دوم سوم چهارم فروردین که بشه شب پنجم عملیات، منطقه ما کامل پاک‌سازی شد و بر همه‌جا مسلط شدیم. همه گردان‌ها را آماده کردیم

\*نگارنده: در مرحله سوم براساس مستندات بی‌سیم، قضیه را ما بدین ترتیب دنبال می‌کنیم: ابتدا شما تماس می‌گیرید به آقا محسن رضایی سلام می‌کنید. آقا محسن می‌گوید: خسته نباشید آقا مرتضی. از اینکه آن نیروها را به ما دادید خیلی ممنون هستیم. بعد آقای محمد باقری می‌گوید که ایشان وضعیت نیروهایش چطور است. آقا رحیم در پاسخ می‌گوید که یک گردان یا دو تا گردان دادیم که رفتند در عین‌خوش. خدمتتان عرض بکنم شما یک گردان مأمور کردید به عین‌خوش که بلافاصله آنها خودشان را می‌رسانند به آنجا و عمل می‌کنند. گردان دیگر شما دست‌نخورده می‌ماند که اینجا از شما تشکر می‌کنند. بعد هم می‌گویند: نیاز نیروی انسانی شما را تأمین می‌کنیم. برای شما نیرو در نظر گرفتیم که پیش برادر هاشم امامی بروید و از ایشان نیروهایتان را بگیرید.

گرفتیم. دشمن اینجا دیگر به صورت تعجیلی آمده بود. ما یک اشتباهی کردیم که زودتر نیامدیم اینجا، ولو اینکه مثلاً یک چندتا از بچه‌ها شهید می‌شدند. یعنی شهید هم می‌دادیم، می‌ارزید که بیایم اینجا را زودتر بگیریم. اگر این طور می‌شد شاید مثلاً ۵ هزار نفر از نیروهای دشمن اسیر می‌گرفتیم، اما همه آنها از دست ما در رفتند. در این صورت، ما می‌تونستیم ماشین جنگی عراق که تو این منطقه فعال بود را ساقطش بکنیم. خُب اینجا ۲ هزار نفر اسیر شدند، ولی ما آگه یک شب زودتر به سمت دوسلک فشار آورده بودیم، خیلی خوب می‌شد، اما فرماندهان قرارگاه کربلا واقعاً از این جناح می‌ترسیدند، برای همین تو قرارگاه به ما اجازه ندادند که ما حرکت بکنیم. خُب هم سمت چپ هم سمت راست دشمن بود، ولی یک ریسک بود که بیندازیم روی سر این ارتفاعات بیایم دوسلک را بگیریم. در این وضعیت ما تانک‌های دشمن را گرفتیم و نتوانستند جلو بروند و همین جا ماندند. این سایت‌ها و رادارها هم روز چهارم و پنجم آزاد شد. پس مرحله دوم عملیات درواقع تکمیل عملیات و الحاق در سندال بود و همچنین گرفتن ده‌ها تانک و پاک‌سازی آن منطقه و گرفتن ۲ هزار اسیر. اینجا همین صدماتی که بچه‌ها خوردند، مشکلاتی که برای آنها پیش آمد، باد، بارون آمد و اوضاع و احوال، زندگیمان را آب و گل به هم ریخت و همه امکانات یگان را آب برد، اصلاً همه راه‌های ارتباطی و تدارکاتی ما بسته شد - یک شکاری پر آب بود - که همه اینها باعث شد که اینجا خداوند عنایتش به هر جهت شامل حال ما شود و همان‌که خداوند قطرات باران را فرستاد، تانک‌ها در گل گیر کردند و نیروهای ما آنها را محاصره و زمینگیر کردند؛ همین برای این عملیات بس بود.

### مراحل بعدی نبرد؛ صدام در دام

امیر رزاق‌زاده: حالا مرحله سوم، یعنی روز هفتم و شب هشتم عملیات را شرح دهید. گویا در مرحله سوم

ما روز پنجم دیگر کامل آماده بودیم. شروع کردیم با این بچه‌های جهاد سازندگی خراسان به مسئولیت ساجدی و ورشابی. شب آمدیم زیر تنگه برقازه. من آدمم جلو. این لودر و بولدوزر اینها را هم بردم. این بچه‌های جهادی هم مدام می‌گفتند ما را می‌خواهی بکشی، ما را می‌خواهی اسیر کنی، چون ما و نیروهای جهادی هم اصلاً نیروی تأمین نداشتیم. به هر حال، من به ساجدی گفتم دسته مهندسی خودت را بردار و برو جلو، ما هم کار را شروع می‌کنیم تا من بچه‌ها را می‌آورم تأمین می‌چینم. یعنی با لودر و بولدوزر و ورشابی و ساجدی با دوتا اسلحه رفتیم جلو، بعد بچه‌ها شروع کردند به خاکریز زدن. این حالا روز پنجم و شب ششم بود. دیگر شروع کردیم خاکریز زدن که روز ششم بعد از ظهر دیگر تصمیم گرفته شد برویم سمت دوسلک. دیگر ما آمدیم یک خاکریزی جلوتر از تنگه رقابیه احداث کردیم. سمت چپمان رفتیم جلوتر خاکریز را زدیم و دشمن هنوز اینجا حضور داشت و تیراندازی و شلیک می‌کرد. یعنی آگه ما روز هم حرکت می‌کردیم و می‌انداختیم از این ارتفاع و تو عمق می‌رفتیم، هیچ مشکلی نداشتیم، منتها این دیگر تدبیر قرارگاه بود. در جناح راست، روز پنجم هم عراقی‌ها که از بالا می‌آمد اینجا اسیر شدند. ما خیلی از جناح سمت راست می‌ترسیدیم، چون لشکرهای زرهی دشمن جلو ما مستقر بودند و بیشتر اینها الحمدلله اسیر شدند. از روز ششم، که شب هفتم باشه، دیگر به ما گفتند پیشروی کنید. ما هم آمدیم این ارتفاعات را با زدو خورد و درگیری

می‌شود و برقازه کامل آزاد می‌شود و کار این محور عملاً تمام می‌شود. تکمیلی مرحله دوم دیگر حرکت به سمت جلو بود که ساعت ۰۲:۵۲ صبح روز ششم عملیات، تیپ ۲۵ کربلا وارد عمل شد و تا ساعت ۹ صبح، دیگر هدف‌های خودش را تأمین کرد. تیپ ۱۲۰ و سایر عوارض طبیعی و مصنوعی هم آزاد و در این مرحله تأمین کامل برقرار و الحاق هم حاصل می‌شود. توضیح اینکه: مأموریت تیپ ۲۵ کربلا از سوی قرارگاه کربلا مقابله با پاتک دشمن و انهدام یگان‌هایی نظیر تیپ ۳۴، ۵۱ و... بوده است.

افتادیم و به اینها گفتیم دیگر با ما جلو بیایید. هرچی هم ما جلو می‌رفتیم و پیشروی می‌کردیم، تا تنگه دوسلک نیرو گذاشتم که همین‌طور که داشتیم می‌رفتم جلو، چون خودم همراه با نیروها بودم، با ستون که راه افتادم، گردان‌ها را یکی یکی چیدم که بروند روی ارتفاعات و اونجاها را هم آزاد و هم پاک‌سازی کنند و همان‌جا مستقر شوند تا توسط نیروهای دشمن دور نخوریم. یک وقت که ساعت ده یازده شب بود، نیروها را سریع ستون کردم. من وقتی آمدم بیایم برای تنگه دوسلک، اصلاً یک ستون تانک‌ها را برای تأمین درست کرده بودم که با چراغ روشن با سرعت حرکت کنند و خود را به هدف برسانند ما اینجا توی این تنگه دوسلک درگیری با دشمن نداشتیم و اصلاً نیرویی از عراقی‌ها جلومان پیدا نکردیم. اگر کسی هم از نظامیان عراقی آنجا در منطقه بودند، همه ترسیده و فرار کرده بودند. از مرحله سوم دیگر ما رفتیم به سمت تنگه دوسلک، همه مسیر را با چراغ روشن رفتیم. حرکت خودروها و تانک‌ها با چراغ روشن به صورت عمودی و ابتکاری بود تا در واقع یک هیبتی از ما در دل دشمن بیفتد. به هر جهت، با سرعت آمدم تا این جاده را برویم و باز کنیم که در این وضعیت توانستیم قرارگاه عراقی را بگیریم. من هم نیروی پیاده و زرهی و هم نیروی مکانیزه داشتم که شب پیشروی می‌کردم و چراغ روشن هم می‌رفتیم تا آمدم دوسلک. مدتی بعد، یعنی ساعت یک دو شب، بچه‌های تیپ ۷ و لیعصر به فرماندهی رئوفی اینجا با ما الحاق کردند. سمت راست ما باید از علی‌گره زد و نیروهای تیپ ۷ و لیعصر، بچه‌هایی که اینجا عمل کرده بودند، پایین می‌آمدند. ما ساعت یک و دو بعد نصف شب به هم رسیدیم. چون من سرشب حرکت کردم، رفتم تأمین‌های جلو خط خودم را چیدم. آنجا یک یک ساعتی هم برای اینکه همدیگر را پیدا کنیم، می‌گشتیم تا اینکه دیدیم یک موتور و جیب آمدند. آنها اصلاً نمی‌دانستند که ما اینجا هستیم. بعد که ما ایست دادیم، دیدیم بچه‌های تیپ ۷ و لیعصر و دزفول هستند که بعد از اینکه فهمیدیم اینها ایرانی هستند و گفتند ما از تیپ

عملیات، مأموریت شما با استناد به اسناد و مدارک این بوده که بیاید به سمت سندال حرکت بکنید، بعد جاده سندال به دوسلک را شما ببندید، سپس بروید به سمت دوسلک که پیشنهاد حسن باقری این بوده که اتصال ۱۲۰ یا سندال به انتهای ابوصلیبی خات را شما انجام بدهید که دشمن نتواند نیروهایش را از آنجا - یعنی از طریق همین جاده‌ای که گفتیم - فراری بدهد و بعد ادامه مأموریت و پیشروی خود را به سمت جلو بدهید.

**مرتضی قربانی:** در مرحله سوم عملیات، دشمن برای روز ششم برنامه‌ریزی کرد که دوباره اقدامی بکند و اصلاً ما می‌خواستیم یک شب قبل، اینجا برویم. ای کاش رفته بودیم، چون اگر می‌رفتیم صدام اینجا به دست نیروهای خودی می‌افتاد. وفیق سامرایی این موضوع را تو خاطراتش می‌گوید که ما اینجا بودیم و صدام گفت که اگر من اسیر بشوم خودکشی می‌کنم و شما هم خودتان را بکشید. سرانجام ما روز هفتم و شب هشتم حرکت کردیم و جلو رفتیم و من با نیروهای خودم ساعت ده شب به دوسلک رسیدیم.

خُب، چون به هر جهت از بالا به ما خط حد داده بودند، ما در مرحله‌ای از عملیات باید اول می‌آمدیم مناطق مجاورمان را می‌گرفتیم و آن مناطق را پاک‌سازی می‌کردیم و بعد سمت جلو می‌رفتیم که خُب ما دیگر همان شب هفتم که روز ششم باشد، شب هفتم سازماندهی کردیم و نیروهایمان را من حدود ۳ گردان گذاشتم برای جناح سمت چپ که از ابتدا تا انتها هدف پیش‌بینی شده برای تیپ ما حدود ۷، ۸ کیلومتر بود. همین‌طور که آمدم به نیروها خط حد دادم، ابتدا آنها را در تنگه برقازه چیدمشان، یعنی هرچی ستونم می‌آمد جلو، دو طرفمان تأمین می‌چیدم؛ هم سمت چپ هم سمت راست را. یعنی از روی ارتفاعات برقازه را تا بیاید برسه به دوسلک، همه را من تأمین چیدم. ضمن اینکه نیروهای دو سه گردان را من به صورت مکانیزه جلو فرستادم؛ یعنی من نیروها را سوار نفربر کردم. دو سه گردان دیگر نیرو هم برای ما آمد. به این نیروها دیگر دست نزدیم. با نیروهای تازه‌نفس راه



که اینجا بودند لت و پار شده بودند و ما تصمیم گرفتیم هر چه زودتر اینها را از خط آزاد کنیم و یک مسئولیتی به احمد کریمی فرمانده تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب که نیروهای قم را فرماندهی می کرد، بدهیم. همین که احمد کریمی آمد اینجا خودش را معرفی کرد، من اینجا مستقرش کردم، او هم نیروهایش را آورد و مستقر شد. بعد ما خط خودمان را دادیم به بچه های قم به فرماندهی کریمی که فرمانده تیپ ۱۷ قم شده بود و پیش مرتضی صفار بود. سه گردان را ایشان آورد. فرماندهی این خط را من رسماً صورت جلسه کردم و تحویلش دادم و پدافند این محور را به وی ابلاغ کردیم بلافاصله قرارگاه هم این کار را به وی ابلاغ کرد و ما خط را به ایشان واگذار کردیم و رفتیم. روز هفتم - که شب هشتم عملیات می شود - تا روز دهم که ما اینجا بودیم کار استقرار ما تمام شد و بعد هم راه افتادیم و رفتیم. دیگر مسئولیت پدافند خطوط و محورهای آزاد شده از دوش ما برداشته و به تیپ ۱۷ قم واگذار شد و بعد هم مسئولیت خط را به علی فضلی دادند که بعداً بنا شد ایشان برود تپه ۱۸۲ را که جلو این منطقه بود بگیرد و بعد هم عملیات کردند. آمدیم که بیاییم وسایل مان را جمع کنیم بیاییم برای عملیات بیت المقدس که خُب هنوز غنایم، امکانات و کلی وسایل تو منطقه بود، ما همه بچه ها را برای این کار بسیج کردیم.

آنچه که یادم هست مغرب و عشاء روز هفتم که ما اینجا حرکت کردیم، بچه های جهاد را با لودر و بولدوزرهای خودشان و تانک و نفربر و هرچی داشتیم را بسیج کردم از این تو سیبور رفتیم به سمت چنانه و دوسلک که این جاده را گرفتیم. حالا شب هشتم بود، ولی بحمدالله اینجا دیگر این ارتباط برقرار شد. ارتباط با احمد کاظمی و قرارگاه برقرار شد، اینجا یک خط پدافندی شد. بعد دیگر دوسلک با ابوغریب رفتیم. اینجا هم با قرارگاه و یگان های همجوار هماهنگ کردیم، الحاق برقرار شد تا اینجا که آمدم با حسن دانایی و سلیمانی و بچه هایی که تو منطقه و خط بودند هماهنگی کردیم. حسن دانایی انگار رفته بود روی مین و درست و حسابی ما را نمی شناخت، رثوفی را

ولیعصر هستیم، دیگر من خالیم راحت شد. یادم هست تو آن نصف شب بچه های تیپ ۷ ولیعصر با همان لهجه دزفولی می گفتند خوبی؟ از کدوم یگانی؟ دیگر اینجا با آنها احوال پرسی هم کردیم.

اینجا من خودم دیگر جلو ستون بودم، چون تأمین ها را هم می چیدم و می آمدم دیگر نزدیک ساعت دو سه نصف شب تأمین در دوسلک برقرار شد و در مرحله سوم عملیات و شب و روز هفتم، ما دیگر اینجا را کامل پاک سازی کردیم.

در اینجا با این دو تنگه مهم، یعنی هم تنگه رقابیه هم تنگه دوسلک، یک گره مواصلاقی عظیمی در عملیات وجود داشت که باید به هر صورت و ترتیبی حل می شد. پس شب هفتم ما حمله کردیم ساعت ده یازده شب دیگر اینجا الحاق شد و تنگه دوسلک هم آزاد شد و من اینجا نیروها را به ترتیب در تنگه دوسلک استقرار دادم و تا آنجا هم پدافند کردم. اینجا دیگر تا چند روز شروع کردیم به پاک سازی منطقه. ضمناً ما اینجا تا چند روز بعد هم هنوز اسیر می گرفتیم و یک پاک سازی خیلی خوبی انجام شد و ادوات و تانک و نفربرهای زیادی را خدا اینجا نصیب ما کرد. چند روز بعد، رحیم صفوی آمد اینجا و ما گفتیم: آقا وضعیت ما از این قرار هست. ما چی کار کنیم؟ گفت: کار جابه جایی و تحویل خط پدافندی را انجام بدهید. بچه های تیپ ۷ ولیعصر به فرماندهی رثوفی هم گفتند: شما هم بیایید اینجا را بپوشانید. ما هم از بعد اینکه خط قبلی را تحویل رثوفی دادیم، اینجا دیگر نیروهای قم و مازندران را تا تنگه رقابیه برای تأمین چیدیم. مسئولیت تنگه رقابیه هم که با حاج احمد کاظمی شد و اینها هم بعداً خط خود را به بچه های تیپ ۵۵ هوارد ارتش تحویل دادند. اینجا من بعد از اتمام مأموریت پدافند تنگه های رقابیه و برقازه را دیگر دادم به احمد کریمی، فرمانده تیپ قم، و ارتفاعات رقابیه را به ابوعمار\* دادم. بعد یک سری از نیروهایی که عمل کرده بودند را مثل گردان های کاظم رستگار و علی موحد را آزاد کردیم، چون این بچه هایی

\* شهید.

لخیضر که یک مقدار ما را با مشکل اساسی مواجه کرد، تقارن درگیری‌ها با روشنایی هوا، کمبود و محدودیت زمان برای جابه‌جایی و شناسایی‌های مراحل دوم تا آخر، عدم وجود و اجرای آتش خوب، طوری که در اینجا و منطقه عملیاتی ما اصلاً هوانیروز، هلیکوپتر و هواپیماهای نیروی هوایی به ما کمک نکردند و ما اینجا بیشتر با تانک و نفربر و امکانی که در اختیار داشتیم، توانستیم عملیات اجرای آتش و انهدام مواضع دشمن را انجام بدهیم. جا داشت که مثلاً نیروی هوایی پشت تنگه برقازه تا تنگه‌های رقابیه و دوسلک را در عمق بمباران می‌کرد. با اینکه سایت موشکی عراقی‌ها همان روز اول و دوم سقوط کرد، اما هواپیماهای اف ۱۴ نیامدند تا روی منطقه شیخ‌شجاع و آنجا را بمباران کنند و این کار اصلاً انجام نشد.

من اینجا در تنگه برقازه توفشار بودم و آنقدر شهید داده بودم و دشمن به خطوط ما مسلط بود و دائم فشار می‌آورد که باید همان‌موقع، دیگر اینجا یک دو سه بار بمباران هوایی می‌شد. بعد مواضع دشمن هم بود که این مواضع هم خیلی برای ما مشکل‌آفرین بود. به هر جهت، جابه‌جایی، امکانات، توجیه فرماندهان، ارتش و جهاد به علاوه عدم اطلاع از وضعیت زمین و آب و هوا و فاصله دشمن و اینها خودش خیلی برای ما مشکلات به وجود آورد.

اما این عملیات نقاط قوت زیادی داشت که این موارد هستند: حجم زیاد نیرو، گستردگی زمین مناطق آزادشده، تعیین دقیق مأموریت یگان‌ها، رعایت اصل غافل‌گیری در مراحل اولیه که حُب دیگر در مرحله‌های آخر تقریباً از بین رفته بود، انهدام تجهیزات و اسرای زیاد دشمن.

از عوامل قوت دیگر تو عملیات فتح‌المبین این موارد بود: مجموعاً فرماندهان واقف شده بودند که ما و نیروهای تحت‌امر از دشمن ترس و هراس نداریم و ما دنبال یک هدفی هستیم که حالا عزت کشور و اسلام باشه و این ارتباط و جلسات و رفت‌وآمدها [هم] الحمدلله [به ما کمک کرد]، خصوصاً بعد از طریق القدس که رفتیم خدمت امام و امام اصلاً خط اصلی را دادند. همچنین فعالیت سازمان‌های دیگر بود مثل جهاد سازندگی. جهاد

هم تو جلسه دیدم، اما حسن دانایی را نمی‌شناختم، اینجا با ایشان آشنا شدم و در مجموعه کار، ما ۱۵ فروردین ۶۱، دیگر از اینجا آزاد شدیم. ما تو این منطقه تقریباً ۴۵ روز تا دو ماه بودیم که عملیاتمان تمام شد و در این مدت هم بودیم و دو تا منطقه عملیات را آماده کردیم: یکی تپه ۱۲۰ سنندال را که آنجا من اصلاً مخالف بودم آنجا عملیات بشود، ولی آماده‌اش کردم تحویل نبی‌رودکی و مرتضی صفار دادم. نبی‌رودکی هم روی تپه ۱۲۰ عمل کرد.

### نقاط قوت و ضعف، غنائم و

#### خسارات و تلفات نبرد

امیر رزاق‌زاده: نقاط قوت و ضعف و میزان خسارات و تلفات تیپ ۲۵ کربلا و قوای دشمن حاضر در خط حد شما و غنائم به دست آمده چه بود؟

مرتضی قربانی: یکی از مشکلاتی که ما اینجا مواجه بودیم و نقاط ضعف برای ما می‌شود و باید به آن باید اشاره بکنیم اینکه: ما وقتی که از روی این تپه‌های سنندال رفتیم پایین، دیگر آتش ادوات ما بردش به خط اول نمی‌رسید و ما هم سریع آمدم ادوات خود را به جلو انتقال دادیم که بتوانیم

تنگه برقازه و منطقه جلو آن را از نظر اجرای آتش مؤثر، به‌خوبی پوشش بدهیم. لذا برای اجرای آتش مناسب از طرف فرماندهان و قرارگاه‌های حاضر در نبرد پیش‌بینی انجام نشده بود. نقاط ضعف دیگر ما تو این عملیات اینها بودند: فاصله زیاد خط اول ما تا دشمن، قطع ارتباطات یا اختلال مخابراتی، عدم تعقیب به‌موقع دشمن که باید پیوسته ما دشمن را تعقیب می‌کردیم، جابه‌جایی بی‌موقع تیپ ۲۵ کربلا از منطقه تپه ۱۲۰ شوش به منطقه بالای

مرتضی قربانی: در مرحله سوم عملیات، صدام در منطقه حضور داشت و اگر یک شب زودتر به اینجا [دوسلک] می‌رفتیم صدام به‌دست نیروهای خودی می‌افتاد. و فیک سامرایی این موضوع را در خاطراتش می‌گوید که ما اینجا بودیم و صدام گفت که اگر من اسیر بشوم خودکشی می‌کنم و شما هم خودتان را بکشید.

هم شهید شدند. تعدادی از مجروحان ما در این عملیات چند روز بعد شهید شدند. دلیلش هم انهدام بهداری رزمی یگان ما بود. توی روزهای اول، دشمن با شلیک گلوله، بهداری رزمی مان که در نزدیک خط مقدم ساخته بودیم زد و منهدم کرد. اما بعد از اینکه دشمن با شلیک گلوله‌های زیاد بهداری رزمی ما را زد و منهدم کرد، چند آمبولانس را هم زده بود و از بین برده بود. که بچه‌های ما همه ولو و شهید شدند. بچه‌های بهداری آمدند به من گفتند: حالا چه کار کنیم؟ گفتم دکتر را بیاورید جلو. گفتند:

نمی‌شود. گفتم: باید بیاورید جلو تو خط. بعد آنها برزنت پهن کردند روی این علف‌های بیابان - که سبز هم شده بود - منطقه‌ای که خودم از قبل با موتور آمده و شناسایی کرده بودم. گفتم: بیاید اینجا مستقر بشوید. گفتم: همین جا سنگر اورژانس را احداث کنید و بعد آنها یک اورژانس صحرائی تو کف بیابان زیر آفتاب راه انداختند. پس از این، دیگر بهداری یگان ما در محوطه باز بود و بدون سقف. مجروح‌ها هم که می‌آمدند همین وسط آنها را مداوای اولیه می‌کردند و بعد مجروح را با نفربرها و آمبولانس‌ها پشت خط اول می‌بردند که از آنجا هم آمبولانس و اتوبوس بود که تا شیخ شجاع بچه‌ها را می‌بردند.

الحمدلله بچه‌ها هم همت کردند مسئول بهداری مان هم اسمش یادم نیست تو همین عملیات شهید شد. این همه پیروزی را خدا به ما داده بود، حتی اسرایی که آمده بودند، مثلاً همه اینها را ترس گرفته بود و اگر ما عملیات را ادامه می‌دادیم و حرکت کرده بودیم آمده بودیم

اینجا نقش بسیار تعیین کننده‌ای را داشت تو گامی که با ما می‌آمد تو همه عقبه‌ها تا شیخ شجاع و خطوط مقدم هم تو آب‌رسانی. بیشتر کارها با کمک بچه‌های جهاد خراسان و سمنان انجام شد، چون در این محور هم بچه‌های جهاد سمنان دستشان خالی بود. بچه‌های ما هم می‌رفتند از هر جایی شلیک چیزی می‌گرفتند و می‌آمدند. ائمه جمعه، مثل آیت‌الله احسان‌بخش هم اینجا خیلی امکانات آورد و کمک کرد و نقش ارزنده‌ای داشت، همچنین ساجدی\* و برادرمان ورشابی اینجا خیلی نقش مهمی داشتند.

**امیر رزاق‌زاده:** در این نبرد خسارات و تلفات و غنائم شما و دشمن چقدر است؟

**مرتضی قربانی:** خُب اینجا تقریباً یک تعدادی وسایل و امکانات ما را دشمن به‌لحاظ تسلط خود منهدم کرد، مثل آمبولانس‌ها، خودروها، تانک‌ها، لودر و بولدوزرها مان. بعد بالغ بر چندین مسئول مهندسی مان مثل منجمی و بالغ بر ۵ تا فرمانده گردان تیپ ما حین عملیات شهید شدند. فرمانده گردان‌های خوبمان مثل گودرزی، شاهوردی و امثال اینها شهید شدند.

ما هم تو این عملیات تلفات دادیم، مثل محمد سلمانی که شهید شد. بعد در واحد ادوات و توپخانه مان حاج حسن صافی و محمد آقایی بودند که شهید شدند. بعد تعدادی حدود ۹ نفر از فرمانده گروهان‌های ما هم شهید شدند. ۲۰۰ نفر در کل شهید دادیم و باتوجه به تسلطی که دشمن داشت، چیزی در حدود ۱۵۰۰ نفر مجروح دادیم؛ یعنی ما تعداد زیادی مجروح داشتیم که حدود ۱۵۰۰ تایی می‌شدند. از دشمن اینجا ۲۰۰۰ تا اسیر گرفتیم. انهدام هلیکوپتر داشتیم، ۳۷، ۳۸ دستگاه تانک‌های دشمن در اینجا منهدم شد و ۱۰ تا ۱۵ تا هم غنیمت گرفتیم. فرماندهانی مثل داود کریمی، روح‌الامین، اویسی، ابوعمار، فریدون بختیار، رضا بهمنی، کاظم رستگار، علی موحد، با ما همراه و همکار بودند و شهدایی مثل کریم، جعفر، گودرزی و پاشازاده از بچه‌های کادرمان بودند که آنها هم اینجا شهید شدند. یک تعدادی دیگر از برادرهای واحدهای دیگر

\* شهید.

**مرتضی قربانی: درس نظامی عملیات فتح‌المبین، توان سازماندهی برای نبرد بود، اینجا سپاه، ۶ تیپ جدید تشکیل داده بود برای جنگ که به‌طور طبیعی در نبرد، من باید فرمانده تپی با ۳ گردان باشم یا اینکه فرمانده ۵ گردان باشم، اما در این نبرد و اینجا مسئولیت ۱۹ گردان به ما واگذار شده بود و منطقه‌ای هم که به من تحویل داده شده، خیلی گسترده بود، یعنی از رقایبه تا دوسلک بود.**

مرتضی قربانی: درس نظامی این عملیات دیگر باتوجه به اینکه ما مسئولیت یگانگی در حد تیپ را داشتیم و سازماندهی برای نبرد می کردیم، این اینجا است سپاه ۹ تا ۱۱ تیپ جدید تشکیل داده بود برای جنگ که به طور طبیعی در نبرد، من باید فرمانده تیبی با ۳ گردان باشم یا اینکه فرمانده ۵ گردان باشم، اما در این نبرد و اینجا مسئولیت ۱۹ گردان به ما واگذار شده بود و منطقه ای هم که به من تحویل داده شده، خیلی گسترده بود، یعنی از رقابیه تا دوسلک بود، هرچه هم که تو این منطقه و تو بیابان باز شدیم، باز هم نیرو کم داشتیم. وسعت منطقه یگان من در عمق حدود ۲۰، ۲۲ کیلومتر بود. در صورتی که این خط حد یک سپاه هست. حالا اینجا واقعاً درسی که باید برای نظامی ها باشد اینکه ما در اینجا معطل نشدیم، یعنی اگر می خواستیم معطل این مسائل و مشکلات بشویم که دشمن سریع ریشه ما را برمی کند، تک و پاتک می کرد. ما همه اینها را الحمدلله با آن سرعت عمل و با آن شجاعت بچه ها و تقوایی که داشتند حل کردیم و تو طول نبرد، دیگر ۱۹ گردان ما به کارگیری کردیم، از جمله یک گردان هم از نیروهای نامنظم چمران و یک گردان هم زرهی و یک گردان هم از ارتش زیر نظر ما بود. خوب این در واقع عملیات یک سپاه هست دیگه، هر سپاه هم ۳ تا لشکر دارد، سه تا لشکر هم بین ۷، تا ۹ گردانی دارد. ما اینجا دقیقاً مثل یک سپاه عملیات کردیم که تو منطقه وسیعی وارد عمل شدیم و خدا را شکر بدون مشکلات و دردسر و گرفتاری و با کمترین شهید در اینجا موفق شدیم. دشمن هم دست کم تو طول برنامه ۸۰۰ تا کشته داد، کل شهید ما هم ۲۰۰ نفر بود.

من ۱۵ فروردین ۱۳۶۱ این منطقه را مجموعه ای که از نیروهای ابوعمار و احمد کریمی بود، تحویل دادم و در قسمت دیگه ای از آنجا هم بچه های دزفول آمدند و مستقر شدند. ما تقریباً پانزده فروردین آزاد شدیم و روانه سوی دیار عاشقان در جنوب شدیم، یعنی هنوز آب گلوی ما خشک نشد که از اینجا ما را سوق دادند سمت خرمشهر.

به سمت جلو، اصلاً حسن فندی را هم آزاد کرده بودیم و حتی بعد از نبرد اختیار آنجا هم دست ما بود. بیشتر اسرای عراقی که ما آنها را گرفته بودیم، می گفتند: اگر که شما حرکت کنید تا عماره جلو نیروهای شما هیچ کسی برای دفاع نیست. اصلاً اسرایی را که ما تو این منطقه گرفتیم، اینها از مناطق دیگر آمده بودند کمک اینها که آنها هم وضع اینجا را خوب می دونستند، اما نیروهای عراقی که از قبل تو منطقه درگیری، یعنی تو رقابیه و برقازه بودند از این وضع اطلاع زیادی نداشتند. نیروهای عراقی که جدید آمده بودند، یک تعدادی را گرفتیم، گفتند: آقا اینجا اگه شما ادامه بدهید هیچ کسی سر راهتان نیست همه یگان ها و خطوط از هم گسیخته و نیروها متواری شده اند. خوب، به هر جهت، قوای عراقی حاضر در اینجا شامل لشکر ۱۰ عراق بود که آن هم همه اش منهدم شد. بیشتر تیپ هایی که اینجا مستقر بودند، ۱۰، ۲۳ تا یا ۲۷ تا گردان یا تیپ و لشکر اینجا از عراق منهدم شد و بیشتر از ۱۰ هزار هم اسیر دادند.

**امیر رزاق زاده: چقدر غنیمت گرفتید؟**

**مرتضی قربانی:** غنیمت خوب بد نبود، مثلاً وقتی دشمن رفته بود عقب ما تا عملیات کردیم ۵، ۶، ۷ تانک و نفربر تو منطقه مانده بود. اصلاً تو رمل اینها را گرفتیم که نوع تانک های عراقی تی ۵۵ و تی ۶۲ بود. حالا یک تعدادی تانک، یک تعدادی نفربر و تفنگ ۱۰۶ هم گرفتیم، اما سلاح و مهمات خیلی گرفتیم. سلاح انفرادی و تانک هایی زیادی دیگر تو منطقه ماند، اما به لحاظ اینکه ما قرار داشتیم که برویم برای عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر، اصلاً به تانک و تجهیزات باقیمانده تو منطقه دیگر نگاه نکردیم. بچه ها را گفتیم هر چیز که به درد می خورد را جمع کنید، حتی تانک هایی تو باتلاق تپیده بود، بعد نیروهای تیپ ۳ زرهی و برادرها با هم رفتند آنها را در آوردن، ولی ما دیگر کل کار را جمع کردیم و آمدیم سمت خرمشهر.

### نتایج حاصله و پایان نبرد

**امیر رزاق زاده:** درس های نظامی و حاصله از عملیات چیست؟